
غیبت
امام زمان (عج)

بسم الله الرحمن الرحیم

غیبت امام زمان (عج)

نویسنده:

مؤسسه جهانی سبطین علیهما السلام

ناشر چاپی:

موسسه جهانی سبطین علیهماالسلام

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست ----- ۵
غیبت امام زمان (عج) ----- ۸
مشخصات کتاب ----- ۸
معجزه ناپیدایی ----- ۸
معنای غیبت و چگونگی آن ----- ۸
فلسفه غیبت ----- ۱۰
جاری با سنت خدا ----- ۱۰
حفظ جان امام ----- ۱۱
قدرشناسی ----- ۱۱
آزمایش مردم ----- ۱۲
اشاره ----- ۱۲
سختی ها ----- ۱۳
دین و ایمان ----- ۱۳
تا آمادگی ----- ۱۳
اشاره ----- ۱۳
فرهنگی، روانی ----- ۱۴
نیروی انسانی ----- ۱۴
دوری از ظالمان ----- ۱۴
بیعت نکردن با سلاطین ستمگر ----- ۱۵
آخرین پالایش ----- ۱۵
بازشناسی مؤمن از کافر ----- ۱۶
کوتاهی مردم ----- ۱۶
نبود امکان ----- ۱۷

سر ناپیدا ----- ۱۷
حضور مستمر ----- ۱۸
مستور از دیده ها نه دلها ----- ۱۸
وساطت فیض ----- ۱۸
اشاره ----- ۱۸
وساطت در فیض تکوینی ----- ۱۹
وساطت در فیض تشریعی ----- ۱۹
قانون بزرگ تکوین و تداوم آن ----- ۲۰
غیبت شأنیه ----- ۲۱
آثار وجودی حجت در عصر غیبت ----- ۲۱
اشاره ----- ۲۱
نظام تکوینی و سامان اجتماعی ----- ۲۲
بهره وری از امام غائب ----- ۲۳
زیباترین تعبیر ----- ۲۳
خورشید عالم افروز ----- ۲۵
دیر زیستی ----- ۲۶
نظرگاههای علوم تجربی ----- ۲۶
اشاره ----- ۲۶
در زیست شناسی ----- ۲۶
در قوانین طبیعی ----- ۲۷
در تجربه تاریخی ----- ۲۷
معمرین ----- ۲۸
در زندگی حاضر ----- ۲۹
چگونگی ارتباط میان پیری و مرگ ----- ۲۹

اسرار تغذیه ----- ۳۰
بیان دیگری درباره امکان دراز عمری ----- ۳۱
دراز عمری و اقسام آن ----- ۳۱
نوادر طبیعت، اسرار مجهول ----- ۳۲
ژرف بینی فرزانگان ----- ۳۳
اشاره ----- ۳۳
نظر ابوریحان بیرونی ----- ۳۴
نظر خواجه نصیر الدین طوسی ----- ۳۵
در قلمرو قدرت الهی ----- ۳۵
پاورقی ----- ۳۶
درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان ----- ۴۰

غیبت امام زمان (عج)

مشخصات کتاب

نویسنده : واحد تحقیقات موسسه جهانی سبطین

ناشر: موسسه جهانی سبطین

معجزه ناپیدایی

ممکن است این قدرت استتار و اختفا از برابر دیدگان را معجزه ای از معجزات حجّت خدا و ولیّ او امام مهدی ـ ارواحنا فداه ـ بدانیم، زیرا معجزه آن است که دیگران از آوردن آن ناتوان باشند.معجزه نوعی مبارزه طلبی با طبیعت نیز هست و همانگونه که تفسیر و تحلیل اعجاز در پرتو قوانین مادّی و طبیعی ممکن نیست، استتار و اختفای وجود گرامی امام مهدی ـ ارواحنا فداه ـ نیز با این مفهوم و بیان، از مسائل معنوی و حقایق، فراتر از جهان مادّه و طبیعت است و آن حضرت در پرتو این قدرت خدادادی می تواند هرگاه اراده فرمود در برابر دیدگان، ظاهر و آشکار گردد و هرگاه خواست پنهان و ناپدید.احتمال دیگر این است که: آن حضرت با همان قدرت اعجاز، در دیدگان نظاره گر، به گونه ای تأثیر و تصرّف نماید که آنان نتوانند جمال دلآرای او را بنگرند و این کار از اولیای خدا که دارای قدرت تصرّف در جهان آفرینش هستند، بعید نیست.

معنای غیبت و چگونگی آن

غیبت را می توان در اینجا به چند معنی تفسیر کرد:۱ ـ نخست بدین مفهوم که آن حضرت در درون جوامع بشری زندگی نمی کند و در دسترس مردم نیست ـ تا بسان دیگر انسانهای عادی هر کس خواست او را ببیند و آشنا و بیگانه و دوست و دشمن او را ملاقات کنند ـ ۲ ـ دومین معنای غیبت این است که: حضرت مهدی ـ ارواحنا فداه ـ در میان همین جامعه و همین انسانهاست اما به قدرت خدا هرگاه اراده کند از برابر دیدگان آنان غایب می گردد و دیدگان مردم ـ با اینکه آن حضرت موجود و حاضر است ـ او را نمی بینند ;همانگونه که موجودات دیگری چون فرشتگان، ارواح و... را ـ با اینکه به نص قرآن شریف همه در میان جامعه ها هستند و در این جهان موجودند، اما نمی بینند.۳ ـ سومین معنای غیبت این است که آن حضرت در میان مردم و جامعه زندگی می کنند و حتی بنا بر روایاتی افراد جامعه آن حضرت را رؤیت می نمایند در حالی که وی را نمی شناسند.آنچه بدیهی ست و بنا بر احادیث ضروری می باشد اینکه معنای نخست به طور کلی و عمومی قابل پذیرش نیست. چه آنکه او ولی خدا و هادی و راهنمای حق خواهان است در نتیجه می بایست به هنگام بروز ضرورتها و مصلحتها در جامعه مؤثر باشد، زیرا او برای انسان و هدایت او مأموریت یافته است. لذاست که آنچه از احادیث ائمه هدی ـ علیهم السلام ـ استفاده می شود. آمیزه ای از معنای دوم و سوم است. هم هست ـ برای مشتاقان سالك ـ و هم نیست، ـ در نظر ظالمان و بد خواهان ـ در این باره به سه آیه از قرآن کریم و سخنان ذیل آن اشاره می کنیم.۱ـ خداوند در قرآن می فرماید: (وجعلنا من بین أیدیهم سدّاً ومن خلفهم سدّاً فأغشیناهم فهم لا یبصرون). [۱] .وما در برابر آنان دیواری کشیدیم و در پشت سرشان (نیز) دیواری و بر دیدگانشان نیز پرده ای افکندیم تا نتوانند بنگرند و ببینند.در مورد این آیه مفسّرین از «عبداللّه بن مسعود» روایت کرده اند که: حق ستیزان قریش بر درب خانه پیامبر ـ صلّی اللّه علیه وآله وسلّم ـ گرد آمدند تا با او درگیر شوند، آن حضرت با نام خدا از خانه خارج گردید و مشتی خاك بر سر و روی آنان پاشید و آنان با اینکه حاضر بودند آن حضرت را ندیدند.و نیز از «ابن عباس» آورده اند که: قریش درب خانه پیامبر ـ صلّی اللّه علیه وآله وسلّم ـ اجتماع نمودند

و گفتنـد: «اگر محمّد بخواهد داخل خانه شود، همگی بصورت یکپارچه بر ضد او بپا خواهیم خواست».امّا پیامبر گرامی ـ صـلّی اللّه علیه وآله وسلّم ـ وارد شد و خدا در برابر دیدگان و پشت سر آنان دیواری قرار داد که آنان پیامبر ـ صلّی اللّه علیه وآله وسلّم ـ را ندیدند. پیامبر نماز خواند و به خانه بازگشت و مشتی خاک بر سر و روی آنان پاشید و آنان آن وجود گرانمایه را ندیدند. هنگامی که پیامبر از آنجا گذشت، قریش خاک و گرد و غبار را که در هوا پراکنده بود دیدند و گفتند: «این همان سحر و جادوی «ابن ابی کبشه» [۲] یعنی محمّـد ـ صلّی اللّه علیه وآله وسلّم ـ است». [۳] .طبری، در تفسیر آیه ی مبارکه روایتی آورده است که: ابو جهل گفت: «اگر محمّد را ببینم، چنین و چنان می کنم». که این آیه شریفه نازل گردید:(إنّا جعلنا فی أعناقهم أغلالاً فهی إلی الاذقان فهم مقمحون وجعلنا من بین أیـدیهم سدّاً ومن خلفهم سدّا...). [۴] .ما در گردنهای آنان غلهایی قرار دادیم، از این رو، سرهایشان بسوی بالاست و نمی توانند پایین بیاورند. و ما در برابر آنان، دیواری کشیدیم و در پشت سرشان (نیز) دیواری و بر دیدگانشان نیز پرده ای افکندیم تا نتوانند بنگرند و ببینند.عکرمه که این روایت را آورده است می گوید: پس از فرود آمدن این آیه ی شریفه قریش به ابو جهل می گفتند: «این محمّد است». امّا او، آن وجود گرانمایه را نمی دید و مرتب می گفت: «کو؟ کجا؟... محمّد کجاست؟» [۵] .۲ ـ خداونـد می فرماید: (وإذا قرأت القرآن جعلنا بینک وبین الذین لا یؤمنون بالآخرة حجاباً مستوراً). [۶] .(ای پیامبر!) هنگامی که تو قرآن تلاوت نمـایی، ما میان تو و آنانی که به قیامت ایمان ندارنـد، پرده ای ستبر قرار می دهیم.در تفسیر این آیه ی مبارکه آمـده است که منظور از: (الّذین لا یؤمنون بالآخرة) عبارتند از: «ابو سفیان»، «نضر بن حرث»، «ابو جهل»، و «امّ جمیل» همسر ابو جهل که نسبت به پیامبر ـ صلّی اللّه علیه وآله وسلّم ـ شرارت بیشتری می کردنـد و خداوند پیامبر ـ صلّی اللّه علیه وآله وسلّم ـ را به هنگام تلاوت قرآن از برابر دیـدگان آنـان پوشیده می داشت، آنـان به سراغ حضرت می آمدنـد و از کنارش می گذشتند امّا او را نمی دیدند.نکته ای که در اینجا جلب نظر می کند و انسان را به شگفتی وا می دارد این است که قرآن می فرماید: (حجاباً مستوراً) پرده ای نهـان و ناپیـدا.آری! ممکن است انسـان در پس پرده ای باشـد و دیگران بـا وجود دیـدن آن پرده ی او را نبیننـد، اما قرآن بر این نکته رهنمون است که خداوند پیامبر ـ صلّی اللّه علیه وآله وسلّم ـ را در پس پرده ای مصون و محفوظ نگاه می داشت که دشـمنان شرارت پیشـه نه پیـامبر ـ صلّی اللّه علیه وآله وسلّم ـ را می دیدنـد و نه آن پرده را، گـویی هر دو از نظر آنـان پوشیده بـود.نکته ی دیگری که نبایـد مورد غفلت قرار گیرد این است که واژه (وجعلنا) در آیه نشانگر قدرت بی کران خداست و بیانگر این واقعیت که «ما» در برابرشان دیواری قرار دادیم...و یا اینکه «ما» میان تو ای پیامبر و کسانی که ایمان به قیامت ندارنـد، حجابی ناپیـدا افکندیم... که به قـدرت الاهی تأکید دارد.۳ ـ هم چنین خداوند در داستان سامری می فرماید: (قال بصـرت بما لم یبصروا به فقبضت قبضهٔ من أثر الرسول فنبذتها...). [۷] .سامری گفت: من چیزی دیدم که آنان نمی دیدند، مشتی از خاکی که نقش پای آن فرستاده ی خدا بر آن بود برگرفتم و در آن پیکر افکندم....در این آیه ی شریفه، سخن از گفتگویی است که میان موسی ـ علیه السلام ـ با سامری، آن گوسـاله سازِ منحرف، جریان یافته است که قرآن اینگونه از آن گزارش می دهـد:(فأخرج لهم عجلاً جسـداً له خُوار). [۸] .و سامری برای بنی اسرائیل تنـدیس گوسـاله ای را ساخت که نعره ی گاوان را داشت...موسـی ـ علیه السـلام ـ از او پرسـید:(... فما خطبک یا سامری، قال بصرت بما لم یبصروا به فقبضت قبضهٔ من أثر الرسول فنبذتها...) [۹] .«و تو ای سامری! این چه کاری بود که کردی؟»او پاسخ می دهد: «من چیزی دیدم که آنها نمی دیدند، من مشتی از خاکی که نقش پای آن فرستاده خدا، بر آن بود برگرفتم و در آن پیکر بی روح افکندم....مفسـرین در این مورد آورده اند: «سامری، جبرئیل را در شـکل انسانی دید که پیاده یا بر مرکبی از مرکبهای بهشتی سوار است و پیام خدا و وحی او را بر موسـی ـ علیه السلام ـ می آورد ;در این هنگام مشتی از خاک پای او را برداشت و آن را بر آن پیکر بی روح افکنـد که بر اثر آن حیات در آن اسـکلت بی جان پدیـد آمد».به عبارت دیگر: منظور مفسـرین این است که «سامری» فرشـته وحی را در حالی دید که هیچ کس از بنی اسـرائیل که حاضر بودند، ندیدند و هدف ما از ترسیم این آیه ی مبارکه این است که در نگرش قرآنی ممکن است پدیـده و موجودی چون فرشـته ی وحی برای انبوه دیـدگان مخفی و ناپیـدا باشـد و برای

برخی در همان حال و هوا، آشکار و دیدنی.

فلسفه غیبت

جاری با سنت خدا

آنچه از منابع حدیثی و تاریخی بدست می آید آنکه خداوند در طول تاریخ بر سنتی استوار همیشه اصرار داشته است و در میان هر قوم و ملتی آن را به حرکت آورده و به گونه ای عینیت بخشیده است و آن پنهان سازی معلمان و مربیان راستین بشریت از دیده ها بوده است. از این قانون ژرف امت اسلام نیز استثنا نبوده و به غیبت آخرین امام خود گرفتار آمده است. در این باره به روایاتی اشاره کرده ایم:محمد بن مسلم می گوید: خدمت امام محمّد باقر ـ علیه السلام ـ رسیدم تا درباره ی قائم آل محمّد ـ علیهم السلام ـ از آن حضرت پرسشی کنم. پیش از آنکه من سؤال بنمایم فرمود: ای محمد بن مسلم: در قائم آل محمّد ـ علیهم السلام ـ پنج شباهت [سنت] از پیغمبران است: شباهت با یونس بن متی و یوسف بن یعقوب و موسی و عیسی و محمّد صلوات اللّه علیهم.شباهتی که به یونس دارد غیبت اوست که بعد از پیری بصورت جوانی نزد قومش بازگشت.شباهت او به یوسف غیبت و پنهانی او حتی از نزدیکان و مردم و دیگر برادرانش و هم چنین رنجی که کار وی برای پدرش یعقوب پدید آورده بود ;با اینکه مسافت بین او و پدرش و خویشاوندان نزدیک بود.شباهتی که از موسی دارد ترس ممتد وی از مردم و غیبت طولانی و پنهان بودن ماجرای ولادتش، و پنهان گشتن پیروان او بواسطه ی آزار و خواری که بعد از وی به نهایت رسید ;تا آن هنگام که خداوند عزّ وجلّ فرمان ظهور او را صادر کرد و بر دشمنانش پیروز و مؤید داشت.شباهت وی به عیسی اختلافی است که مردم درباره ی او دارند، زیرا جماعتی گفتند: او متولد نشده ;و عده ای گفتند: او مرده است ;و گروهی گفتند: او را کشتند و بدار زدند.و اما شباهتی که به جدش محمّد مصطفی ـ صلّی اللّه علیه وآله وسلّم ـ دارد: قیام بشمشیر و کشتن دشمنان خدا و رسول و جباران و گردن کشان و پیروزی وی بوسیله ی شمشیر و ترسی که در دلها پدید می آورد، از جمله علامات قیام او خروج سفیانی از جانب شام و شخص یمنی از یمن و صدای آسمانی در ماه مبارک رمضان و نداکننده ای است که او را بنام و نام پدرش صدا می زند. [۱۰] .عبداللّه بن سنان می گوید: از حضرت صادق ـ علیه السلام ـ شنیدم، می فرمود:در قائم ـ علیه السلام ـ علامتی از موسی بن عمران وجود دارد. عرض کردم: آن علامت چیست؟ فرمود: پنهان بودن ولادت و غیبت او از قومش. پرسیدم: موسی چند مدت از خویشان و قوم خود غائب گردید؟ فرمود بیست و هشت سال! [۱۱] .شیخ صدوق از زید شحام روایت نموده که حضرت امام جعفر صادق ـ علیه السلام ـ فرمود:صالح پیغمبر مدتی از نظر قومش غائب شد. وی در روز غیبت مردی کامل و دارای شکمی هموار و اندامی زیبا و محاسنی انبوه و گونه های کم گوشت، میانه بالا و متوسط القامه بود ;ولی چون بسوی قوم بازگشت تغییر کرده بود و او را نشناختند در موقع بازگشت وی مردم سه دسته گشتند: یکدسته منکر وی شدند و دسته ای بشکّ افتادند، و دسته دیگر یقین داشتند که او همان صالح پیغمبر است.... [۱۲] .پیامبر اکرم ـ صلّی اللّه علیه وآله وسلّم ـ فرمودند:«کائنٌ فی أُمّتی ما کان فی بنی إسرائیل حذو النّعل بالنّعل والقذّة بالقذّة! وانّ الثانی عشر من ولدی یغیب حتّی لا یری!». [۱۳] .«آنچه در میان بنی اسرائیل واقع شده در میان امّت من نیز مو به مو واقع خواهد شد. دوازدهمین [امام که اوست] فرزند من، از دیده ها غایب می گردد و دیده نمی شود».آنچه که در میان بنی اسرائیل روی داده و موجب سرگردانی و حیرت آنها شده بود، غیبت نخستین سبط آنها «لاوی بن بَرخیا» بود که مدتی بس دراز غیبت کرد و سپس به سوی قوم خود بازگشت و دین خدا را بعد از مندرس شدن دیگر بار زنده ساخت. با پادشاه ستمگری به نام «قرسیطا» جنگ کرده، بر او پیروز شد. به علاوه حوادثی در میان آنها روی داد که با حوادث امت اسلامی هم گونی فراوان داشت، که یکی از آنها انتظار ظهور حضرت مسیح ـ علیه السلام ـ است که از روز شنیدن نوید آن تا به امروز انتظار می کشند.

حفظ جان امام

هرگـاه گروهی از شـیعیان گرداگرد یکی از امامـان معصـوم ـ علیهم السـلام ـ گرد آمـده، از خرمن علمش خوشه ای چیـده انـد ;بر ستمگران زمان سـخت آمده، آتش حسد و کینه شان شعلهور شده، با تمام نیرو برای خاموش کردن آن مشعل هدایت همت گماشته اند.هنگامی که به روایات پیامبر و اهل بیت ـ علیهم السـلام ـ در مورد امام عصر ـ ارواحنا فداه ـ می نگریم ;به این نکته تصریح شده است که: حکمت غیبت طولاـنی آن وجود گرانمـایه به فرمـان خـدا، صـیانت از جـان گرامی و حیـات پر برکت او برای تحقّق یافتن نویـدها و بشارتهـاست.چرا که مـا می دانیم دو رژیم سـیاهکار عثمـانی و عباسـی و دیگر حکمرانان خودکامه ای که در طی قرون و اعصار در کشورهای اسـلامی بویژه خاورمیانه حکومت می کردند، همواره تمامی تلاش و کوشـش ارتجاعی خود را در راه از میان برداشـتن آن مصـلح بزرگ جهـانی بکـار گرفتنـد ;بویژه پس از دریافت این حقیقت که او طبق آیات و روایات همان اصـلاحگر پر شکوهی است که پـایه هـای قـدرت ظالمـانه ی آنان را به لرزه در خواهـد آورد و کاخ بیـداد ایشان را منهـدم می سازد و آنان را از تسلط ظالمانه بر سرنوشت بندگان خدا و سرزمین آنان باز خواهد داشت.پس از هجوم مأموران خلافت عباسی به خانه ی امام حسن عسـکری ـ علیه السـلام ـ و جسـتجوی فرزنـد و جانشـین آن امام، روشن گشت که خطری جان امام آینده را تهدید می کند ;خطری بس سهمگین. این هجوم و پیگیری ـ در پیدا کردن مهدی ـ ارواحنا فداه ـ ایجاب می کرد تا برای نگهداریِ جان باقیمانده ی سلسله ی امامت و سـلاله ی نبوّت، و مصـلح بزرگ بشـریت اقـدامی بس جـدی به عمل آیـد. در امر غیبت امام دوازدهم و علل آن مسائل بسـیاری وجـود دارد. یکی از علتهـای ظـاهری و ملموس آن همین چگونگی و پیشامـد بود، که از سوی دشـمنان طراحی شـد، و امر عظیم «غیبت» را در پی داشت. در احـوالی که یـاد شـد ضـمن مقارنـاتی زمینه ی ناپدیـدی امـام از نظرهـا فراهم آمـد. و دوازدهمین هادی، به فرمان الاهی و به قدرت و حکمت خدائی از نظرها پنهان گردید.

قدرشناسی

دیگر از راز و رمزهای پیچیـده ی نهان زیستی امام مهـدی ـ ارواحنا فـداه ـ بازشناسـی ارزش و اهمیت حضور امام معصوم در عرصـه هـای مختلف جـامعه بشـری است. چو آنکه این نعمت نادیـده انگاشـته شـد، حرمـان از جانب حق عزّ وجلّ ناشـکران را لازم آمـد; زیرا:قـدر عافیت کسـی دانـد که به مصـیبتی گرفتار آیدتا ارزش او بازشناسـی شود و این نعمت عظیم طالب و خواهان واقعی یابد!از این روست که بـازگشت این نعمت ـ به هنگـام ظهور ـ چون خورشـیدی که از کرانه ی غروب خود سـر بر آورد،ماننـد شـده است. [۱۴] .و این بدان معناست که ناپدید شدن این خورشـید هدایت ریشه یافته از امور اجتماعی بسیاری است که یکی از مهم ترین آنها بی توجهی و قدرناشناسـی از مقام ولایت و شخص ولی اللّه و امام معصوم زمان وکناره گیری از دریای بی کران دانش و حکمت و معـارف او و سـرتافتن از تربیت خـداگونه وی و روی آوری به مظاهر پوچی و تباهی است ;و بـدین علت است که چنین گوهری از کفها ربوده شـده و تا هنگام خواهش صادقانه انسانها باز پس نمی گردد.البته این تنها موردی نیست که بین خلق و خالق چنین داد و سـتـد می شود ;بلکه از دیربـاز چنین بوده و در زنـدگانی بسـیاری از پیام آوران و فرزانگان الاهی این نهان زیستی را با همین منظور می توان مشاهـده نمود. چنـانچه در گفتـار معصومان بـدان اشاره رفته و حکمت غیبت امام مهـدی ـ ارواحنا فـداه ـ و انبیای الاهی را همانند دانسـته اند. [۱۵] .حـال نیز چنـانچه دربـاره پیـام آوران پروردگـار می یـابیم که چون ملتها خواهان سامان یافتن واقعی جامعه خویش شدند و اصـلاح حقیقی را از پروردگار طلب کردند و در آن اصرار و الحاح نمودند، آن گونه که ملت به ستوه آمده ی بنی اسـرائیل کردنـد و راهـبر راسـتین خـویش را تمنی داشـتند و از غفلت و حق فراموشـی و قدرناسپاسـی روی تافتنـد (چه آنکه موسـی روزگـاری در میـان آنـان بود، لیک بناچار بـدرود آن دیار گفت و تا سالها در مـدین اقامت گزیـد) پس آنگاه نعمت رهبری الاهی

آنان را در بر گرفت و به سعادت نایل آمدند و خرمی دنیا را با شادکامی عقبی در هم آمیختند.بنابر آنچه پیش تر گفتیم نعمت حضور امام زمان ـ ارواحنا فداه ـ از همان کرانه که غروب نموده طلوع خواهد کرد ;و آن افق بازشناسی مقام و ارزش امام و احساس نیاز جدی به وی در تمام عرصه های مادی و معنوی است. در تأیید این سخن به خط سیر غیبت و ظهور آن امام معصوم می نگریم که چگونه حضور عینی ولایت به هنگام زندگانی ائمه هدی ـ علیهم السلام ـ تا امام هادی و عسکری ـ علیهما السلام ـ به غیبت امام مهدی ـ ارواحنا فداه ـ انجامید ;لیکن نه غیبت تمام عیار بلکه امام دستورات خود را توسط افرادی ویژه اعمال نموده و مردم نیز چالش های زندگی و روحی و جسمی خود را با رهبر خویش به همین ترتیب در میان می گذارند ;تا آنکه این مقدار محرومیت جامعه را هشیار نساخت و این هشدار باش آنان را به اقدامی جدی وا نداشت و بی توجهی و قدرناشناسی عمومی ادامه یافت و بلکه شتابی بیشتر گرفت و سپس غیبت کبرا آغاز گردید و ارتباط با محور انسانیت به سختی گرایید و جز مؤمنان عاشق و پاکباخته محضرش را نیافتند و جوّ فراگیر رو به انحطاط و دوری از امام خود نهاد و کار بدانجا رسید که:یکی گفت: مرده است!دیگر گفت: کشته شده!آن دیگر گفت: در کجا مسکن دارد؟!!و به یکبار نام و یاد او را از خاطرها زدودند و غیبت نیز به منتهی الیه انحطاط خویش رسید.با توجه به آنچه گفتیم، آیا جامعه ای این چنین ناسپاس و غافل تربیتی را در سایه پنهان سازی امام معصوم و رهبر الاهی و مربی دلسوز نمی طلبد تا سرانجام جای خالی او را در عرصه های گوناگون زندگی خویش بیابد و رفته یادش را زنده دارد و نامش را گرامی شمارد و شوق وصال در سرش افتد و روی نیاز به سویش آرد و دست تمنی به دامنش درآویزد و در طلبش افتد و حضور او را در زندگی فردی خود بیابد و ظهورش را لحظه شمارد.آری! این همان حرکت به سوی ظهور اوست.امید که چنین باشیم!

آزمایش مردم

اشاره

امتحان و آزمایش یکی از حکمت های غیبت ولی زمان ـ ارواحنا فداه ـ می باشد که خود از سنتهای الاهی است.خداوند، بندگان خویش را با آزمایش های گوناگونی به بوته ی امتحان می سپارد ;از این رو کسانی که به خدا و پیام آورش و هر آنچه آن حضرت در مورد حضرت مهدی ـ ارواحنا فداه ـ آورده است، ایمان بیاورند ;دیگر درازی غیبت آن گرانمایه هر اندازه ای که باشد و انتظار غمبار او هر چند طولانی گردد، از ثبات قدم و ایمان عمیق و تزلزل ناپذیر آنان نمی کاهد ;اما نفاق پیشگان فرصت مناسبی برای استهزاء و یاوه گویی درباره این اندیشه ی والا و عقیده ی مقدس می یابند و آیات قرآن و روایات پیامبر ـ صلّی اللّه علیه وآله وسلّم ـ در این مورد را به دیوار می کوبند و همه را کنار می گذارند که این منش باطل گرایان در همه ی عصرها و نسل هاست.از امام کاظم ـ علیه السلام ـ آورده اند که در مورد غیبت حضرت مهدی ـ علیه السلام ـ فرمود:«انّما هی محنهٔ من اللّه عزّ جلّ، امتحن بها خلقه...». [۱۶] .غیبت آن حضرت، رنج و آزمایشی از جانب خداست که بندگان خویش را بدان می آزماید.روشن است که معنا و مفهوم امتحان این نیست که خداوند از واقعیت کار بندگانش آگاه نیست و آنچه در درون دارند، تا آزمایش نکند نمی داند ;نه هرگز! بلکه خداوند به هر چیزی داناست از آنچه در سینه ها می گذرد آگاه است و چیزی بر او مخفی نمی ماند که قرآن در این باره می فرماید:(أحسب النّاس أن یترکوا أن یقولوا آمنّا وهم لا یفتنون ولقد فتنّا الذین من قبلهم فلیعلمنّ اللّه الذین صدقوا ولیعلمنّ الکاذبین...). [۱۷] .آیا مردم پنداشته اند همانقدر که گفتند: ایمان آوردیم، به حال خود رها می شوند و آزمایش نخواهند شد؟ ما کسانی را که پیش از آنان بودند آزمودیم (و اینان را نیز می آزمائیم) باید علم خدا در مورد کسانی که راست می گویند و کسانی که دروغ می گویند، تحقّق یابد.حال این آزمایش در قالبهای گوناگونی طراحی خواهد شد:سختی هادین و ایمان

سختی ها

امام صادق ـ علیه السلام ـ خطاب به یار وفادارش «محمد بن مسلم» فرمود:پیش از قیام قائم نشانه هایی است که خداوند آنها را ظاهر خواهد ساخت. محمّد بن مسلم پرسید: آنها چیست؟ فرمود:آنها را خداوند چنین بیان فرموده است: (و شما را به سختیهائی چون ترس و گرسنگی و نقصان اموال و مرگ و آفات زراعت آزمایش می کنیم و صبرپیشگان را بشارت ده). [۱۸] .ولنبلونّکم: یعنی امتحان می کنیم شما مؤمنان را قبل از خروج قائم ـ علیه السلام ـبشیء من الخوف: یعنی بوسیله پادشاهان بنی فلان، در آخر سلطنت آنها.والجوع: یعنی با گرانی قیمتها (و گرسنگی).ونقص من الأموال: یعنی با کسادی تجارت و کمی در آمد.والأنفس: یعنی با مرگهای پیاپی و ناگهانی.والثمرات: یعنی با کمی رشد زراعت.وبشّر الصّابرین: یعنی نوید بده در آن زمان صبر پیشگان را با ظهور قائم و آن بعد از یک فتنه ی سخت و کمرشکن است، که هر دوستی و خویشی را در هم می ریزد. همسایه به همسایه اش هجوم برده گردنش را می زند. و در چنین روزگاری زمین گیر شوید و دست و پای خود را تکان ندهید (حرکتی از خود نشان ندهید)». [۱۹].

دین و ایمان

غیبت در زندگی پیامبران وجود داشته و در زندگی نامه ی آنان ضبط شده است و این خود نوعی حکمت و آزمایش است.حضرت امام حسن عسکری ـ علیه السلام ـ می فرماید:«انّ ابنی هو القائم من بعدی، وهو الذی یجری فیه سنن الأنبیاء ـ علیهم السلام ـ بالتّعمیر والغیبۀ. حتی تقسو قلوبٌ، لطول الأمد ولا یثبت علی القول به إلاّ من کتب اللّه عزّ وجلّ فی قلبه ایمان، وأیّده بروح منه». [۲۰] .پس از من، فرزندم، قائم (و صاحب امر دین و امامت) است. و او است که مانند پیامبران، عمری دراز خواهد داشت، و غایب خواهد شد. در غیبت طولانی او دلهایی تیره گردد. فقط کسانی در اعتقاد به او پای برجا خواهند ماند، که دل آنان به فروغ ایزدی رخشان باشد، و روح خدائی به آنان مدد رساند.امام باقر ـ علیه السلام ـ می فرمایند:(مهدی) بعد از غیبت و حیرت ظاهر می شود در این دوران تنها کسانی بر دین خود ثابت می مانند که در ایمان خود مخلص باشند و با روح یقین همراه و آنها کسانی هستند که خداوند از آنها درباره ی ولایت ما پیمان گرفته، و قلب آنها را برای ایمان به محنت انداخته (گویی قلبها برای استقرار و ثبات ایمان دائم در حال کوشش است که این خود رنجی طاقت فرسا و ریاضتی ست بزرگ) و آنها را با روحی از خود تأیید نموده است. [۲۱] .

تا آمادگی

اشاره

از آنجا که حضور امام مهدی ـ ارواحنا فداه ـ با دیگر امامان معصوم ـ علیه السلام ـ بنا بر تقدیر الاهی هماهنگ نیست چه آنکه وی برای حرکتی بزرگ و اصلاحی جهان شمول و عمرانی همه جانبه تدارک شده است ;و از این روست که دیگر امامان ـ علیهم السلام ـ هر یک بیعتی از ظالم دوران خود بر گردن داشته، لیکن او به منظور جنبش جهانی خود از این قاعده استثناء است، تا بتواند هرگاه که زمینه فراهم آمده و وظیفه خود را به انجام رساند. از این روست که تا فراهم آمدن زمینه ها پنهان گردید چرا که هر انقلاب و هر فعالیت اجتماعی به یک سلسله شرایط و موقعیت های عینی و خارجی بستگی دارد که بدون فراهم شدن آن شرایط، نمی تواند به هدف خود نایل آید.اگر چه قسمتی از شرایط و موقعیت های انقلاب امام مهدی ـ ارواحنا فداه ـ آسمانی و خدائی است و جنبه آسمانی دارد اما اجرای کلی مأموریت او به گرد آمدن شرایط عینی و خارجی وابسته است.همان گونه که آسمان چشم براه ماند تا پنج قرن از جاهلیت بگذرد و آنگاه ندای آخرین رسالت آسمانی را از سوی پیامبر ما بشنود ;این انتظار یعنی

اجرای برنـامه ی الـهی نیز مستلزم تحقق موقعیت هـای عینی و خـارجی است ;موقعیت هایی که برای انجام یک دگرگونی بزرگ لازم است یـا عواملی است ماننـد محیط مساعـد و فضای عمومی مناسب و یا برخی ویژگیهای جزئی که جنبش دگرگونی بخش از لابلای پیچ و خم های جزئی در جستجوی آن استسنت تغییرناپـذیر خداوند بر این است که اجرای انقلاب الاهی حضرت مهدی ـ ارواحنا فداه ـ نیز به موقعیت های خارجی و پذیرنده ای که محیط مساعد و فضای عمومی را برای درک و پذیرش انقلاب آماده می سازد، وابسته باشد و به همین دلیل هم بود که اسلام پس از گذشت چندین سده از پایان یافتن کار انبیای پیشین و ایجاد خلأ تلخ چندین صد ساله ظاهر شد. خداوند با همه توانایی اش در هموار ساختن همه مشکلات راه رسالت پیامبر و ایجاد محیط مساعد برای ابلاغ این رسالت نخواست چنین شیوه ای را بکار گیرد، بلکه با ابتلاء و آزمایش که تکامل بخش انسانند، کار کلی انقلاب الاهی را به گونه ای طبیعی و بر بنیادها و عوامل اجتماعی صورت داد.

فرهنگی، روانی

از جمله اسرار غیبت امـام ـ ارواحنا فـداه ـ آن است که در دوران غیبت ملل جهان به تدریـج برای ظهور آن مصلح حقیقی و سامان دهنـده وضع بشر آمادگی علمی و اخلاقی و عملی پیدا کنند، زیرا ظهور آن حضرت مانند ظهور پیامبران و دیگر حجتهای خداوند نیست که بر پایه اسباب و علل عادی باشد، چرا که روش آن بزرگوار در رهبری جهان مبنی بر حقایق و حکم بواقعیات و ترک تقیّه و شدت در امر به معروف و نهی از منکر و مؤاخذه ی سخت از کارگزاران و صاحب منصبان و رسیدگی بکارهای آنها است ;که انجام این امور نیاز به تکامل علوم و معارف و ترقی و رشـد فکری و اخلاقی بشر دارد ;بطوری که استعداد عالم گیر شـدن تعالیم اسلام و جهانی شدن حکومت قرآن فراهم باشد.

نیروی انسانی

امر بسیار جالب و مهم و بسیار مغفول، امر آمادگی نظامی در عصر انتظار است. انسانی که منتظرِ قیامی بزرگ و انقلابی خونین و شورشی شعلهور و درگیریی عظیم و جهانی است، ممکن است که خود هیچ گونه آمادگی برای حضور در این درگیری و کمک به این انقلاب نداشته باشد؟مسلمان بایـد همیشه آمادگی نظامی و نیروی سلحشوری داشته باشد، تا به هنگام طلوع طلایع حق، به صف پیکارگران رکاب مهـدی ـ ارواحنا فـداه ـ بپیونـدد، و در آن نبرد بزرگ حق و باطل حماسه آفرینـد و کمک رسانـد و حضور فعال داشته باشد.در اینجا تعلیمی است خورشید سان و دستوری است درخشان از حضرت امام جعفر صادق ـ علیه السلام ـ امام در این تعلیم حوزه ی منتظران را فرا می خواند تا همواره نیرومند و مسلح باشند و دوره ی انتظار مهدی ـ ارواحنا فداه ـ را با دست پر به سر آورنـد:«لیعدَّنَّ أحدکم لخروج القائم ولو سهماً. فإنّ اللّه إذا علم ذلک من نیَّتِه، رجوت لان ینسئَ فی عمرهِ حتّی یدرکه، ویکون من أعوانه وأنصاره». [۲۲] .«باید هر یک از شما برای خروج قائم اسلحه تهیه کنند، اگر چه یک نیزه، چون وقتی خداوند ببیند کسی به نیّت یاری مهـدی اسلحه تهیه کرده است، امیـد است عمر او را دراز کند تا ظهور را درک نماید و از یاوران مهدی باشد [تا برای این آمادگی، به ثواب درک ظهور برسد].

دوری از ظالمان

در تشرفی که جناب علی بن مهزیار اهوازی خدمت امام عصر ـ علیه السـلام ـ داشتند حضرت بیان می فرمایند که:پدرم ـ امام حسن عسکری ـ علیه السلام ـ ـ از من عهد گرفته که جز در جاهای مخفی و دور از چشم مردم سکونت نکنم ;به خاطر این که از اذیت و آزار گمراهان در امان باشم تا زمانی که خدای تعالی اجازه ی ظهور بفرماید.و به من فرموده است: فرزندم، خدا در شهرها و دسته

های مختلفِ مخلوقاتش همیشه حجّتی قرار داده است تا مردم از او پیروی کنند و حجّت بر خلق تمام شود. فرزندم تو کسی هستی که خدای تعالی او را برای اظهار حق و محو باطل و از بین بردن دشمنان دین و خاموش کردن چراغ گمراهان ذخیره و آماده کرده است. پس در مکانهای پنهانِ زمین زندگی کن و از شهرهای ظالمان فاصله گیر و از این پنهان بودن وحشتی نداشته باش ؛زیرا که دل های اهل طاعت به تو مایل است مثل مرغانی که به سوی آشیانه پرواز می کنند و این دسته کسانی هستند که به ظاهر در دست مخالفان خوار و ذلیل اند، ولی در نزد خدای تعالی گرامی و عزیز. [۲۳] .امام باقر ـ علیه السلام ـ می فرماید:«إذا غضب اللّه تبارک وتعالی علی خلقه، نحّانا عن جوارهم» [۲۴] .هنگامی که خدای تبارک و تعالی بر مردمان خشمگین شود، ما را از مجاورت آنها دور می سازد.

بیعت نکردن با سلاطین ستمگر

از امام صادق ـ علیه السلام ـ درباره ی بیعت نکردن امام زمان ـ ارواحنا فداه ـ با طاغوتهای زمان خود روایت شده که:«انّ القائم منّا إذا قام، لم یکن لأحد فی عنقه بیعةٌ فلذلک تخفی ولادته». [۲۵] .هنگامی که قائم ما قیام کند، بیعت هیچ کس را به گردن ندارد، از این جهت ولادت او مخفی می شود و خود از دیده ها پنهان می گردد.بیعت در اصطلاح پیشوایان معصوم ـ علیهم السلام ـ پیمانی است که به موجب آن نتوان با ستمگران به نبرد برخاست ؛پس از امام حسین ـ علیه السلام ـ همه ی امامان ـ بنا بر حکمت الاهی ـ چنین پیمانی را به گردن داشتند. اما حضرت بقیّهٔ اللّه ـ ارواحنا فداه ـ که الآن در میان ماست، اگر ظاهر و آشکار می بود، سکوتش به معنای رضایت بر ستمگری ستمگران بوده و هرگز او را رها نمی داشتند، مگر آنکه دست بیعت با ایشان دهد ؛در حالی که او عهده دار ریشه کن ساختن ستم و ستمگر در هستی است. از این رهگذر حکمت خدا اقتضا نمود که او از دیده ها پنهان باشد ؛تا جانش در امان بوده و سکوتش به معنای تأیید ستمگران نباشد.از این رو حضرت ولی عصر ـ ارواحنا فداه ـ در نامه ی خود به سفیر دوم محمد بن عثمان می فرماید:«... وأمّا علّهٔ ما وقع من الغیبهٔ، فإنّ اللّه عزّ وجلّ یقول: (یا أیّها الذین آمنوا لا تسئلوا عن أشیاء إن تبدلکم تسؤکم...) [۲۶] إنّه لم یکن أحد من آبائی إلاّ وقعت فی عنقه بیعهٔ لطاغیه زمانه. وإنّی أخرج حین أخرج ولا بیعهٔ لأحد من الطواغیت فی عنقی...«... امّا در مورد علت غیبت، خدای تبارک و تعالی می فرماید: (ای کسانی که ایمان آورده اید! هرگز نپرسید از مسائلی که اگر فاش شود شما را اندوهگین سازد...) هر یک از پدران من، بیعتی از طاغوتهای زمان به گردن داشت، ولی (من) هنگامی ظهور خواهم نمود که بیعت احدی از طاغوتها به گردنم نباشد... [۲۷] .

آخرین پالایش

پیدایش مؤمنان از نسل کافران دیگر از اسرار غیبت امام زمان ـ ارواحنا فداه ـ است ؛چنانچه در احادیث آمده است که خداوند نطفه های بسیاری از مؤمنان را در اصلاب کفار بودیعت نهاده و این ودایع می بایست ظاهر شود و پیش از ظهور این ودایع قیام امام و قتل کفار تحقّق نخواهد یافت، زیرا مانع از خروج این ودایع می شود ؛پس باید ظهور در موقعی واقع شود که در اصلاب کفار ودیعه ای باقی نمانده باشد.از امام صادق ـ علیه السلام ـ سؤال شد: چرا امیر مؤمنان در ابتدای کار با مخالفان خود پیکار نکرد؟ امام ـ علیه السلام ـ فرمود: بخاطر این آیه شریفه: اگر جدا می شدند همانا کافران از ایشان را عذابی دردناک می کردیم. پرسید در ابتدای کار با مخالفان خود پیکار نکرد؟ امام ـ علیه السلام ـ فرمود: بخاطر این آیه شریفه: اگر جدا می شدند همانا کافران از ایشان را عذابی دردناک می کردیم. پرسید: منظور از جدا شدن چیست؟ فرمود: مؤمنانی که در صلب کافران به امانت اند. وصیتی است قائم ما ظاهر نخواهد شد تا آنکه امانتهای خدا خارج شود و چون خارج شدند بر دشمنان خدا قیام کرده و آنان را می کشد. [۲۸] .

بازشناسی مؤمن از کافر

یکی دیگر از رازهای غیبت امتحان مردم در مصائب و مشکلات زندگی است تا ظرفیت و یا تحمل هر کس بر خودش آشکار شود که چندی در راه دین و مذهب و آئین و کیش خود استقامت و پافشاری می توانند کرد تا بدین امتحان خوب و بد ممتاز شوند (حتّی تبیّن الرشد من الغی ولیمیز الخبیث من الطیّب) با امتحان باید خوب از بد، کافر از مؤمن و منافق از مسلم و فاسق از عادل و زشت از زیبا نمایان گردند و ایمان مؤمنین محکم گردد و شک و شبهه باقی نماند و حجت الاهی بر خلق تمام گردد.(لیهلک من هلک عن بینهٔ ویحیی من حیّ عن بیّنهٔ) [۲۹] تا آنکه راه هلاکت می پوید، دانسته بپیماید و آنکه راه زندگانی در می نوردد با شناخت گام در آن نهد.(لئلّا یکون للنّاس علی اللّه حجّهٔ) [۳۰] تا بندگان حجّتی بر خداوند نیابند مقام امتحان مقامی است که بندگان خاص خدای بدان امتحان شده اند تا به محک امتحان از غل و غش در آیند.خوش بود گر محک تجربه آید به میان تا سیه روی شود هر که در او غش باشدامام صادق ـ علیه السلام ـ می فرماید:«انّ القائم تمتد غیبته لیصرح الحقّ عن محضه، ویصفو الایمان من الکدر بارتداد من کانت طینته خبثةً من الشیعهٔ الذین یخشی علیهم النّفاق إذا أحسّوا بالاستخلاف والتّمکین والأمن المنتشر فی عهد القائم. ثمّ تلا الآیهٔ: (حتّی إذا استیئس الرّسل وظنّوا أنّهم قد کذّبوا أتاهم نصرنا) [۳۱] ». [۳۲] .«غیبت قائم ـ علیه السلام ـ به طول می انجامد تا حق روشن گردد و ایمان محض از تیرگی خالص شود و هر که از شیعیان سرشت ناپاک دارد و بیم آن هست که اگر از امکانات وسیع و امن و امان گسترده در عهد قائم ـ علیه السلام ـ آگاه شود، از درِ نفاق در آید، به ارتداد گراید و با ارتداد آنها خالص و ناخالص از یکدیگر جدا شود. آنگاه این آیه را تلاوت فرمود: (تا هنگامی که پیامبران نومید شدند و مردم خیال کردند که آنها را به دروغ وعده ی عذاب داده اند، یاری ما فرا رسید)».

کوتاهی مردم

یکی از مهمترین انگیزه های پنهان زیستی و رازهای غیبت حضرت حجّت ـ ارواحنا فداه ـ این است که مردم به حمایت و اطاعت آن حضرت برنخاستند و در وفا به پیمان ولایت، همداستان و یکدل نگشتند. یعنی باید علت اساسی غیبت را در خود مردم جستجو کرد و باید جامعه را مسئول آن دانست.چرا که خود در نامه ای فرمود: ولو ان اشیاعنا ـ وفقهم اللّه لطاعته ـ علی اجتماع من القلوب فی الوفاء بالعهد علیهم، لما تأخّر علیهم الیمن بلقائنا ولتعجلت لهم السعادهٔ بمشاهدتنا علی حق المعرفهٔ وصدقها منهم بنا، فما یحسبنا عنهم إلاّ ـ ما یتصل بنا مما نکرهه ولا نؤثره منهم [۳۳] ، اگر شیعیان ما ـ که خداوند بر طاعتش موفقشان دارد ـ هم دل و هم رأی می شدند که بر عهدی که بر گردن آنهاست عمل کنند، هرگز سعادت دیدار ما از آنان به تأخیر نمی افتاد و رستگاری با دیدار برخاسته از معرفت حقیقی و صدق راستین درباره ما به سوی آنان سرعت می گرفت.لیکن آنچه ما را از ایشان دور نگاه داشته کرداری ست که از آنان به ما رسیده و آن را زشت می داریم و از آنان روا نمی شماریم.آری! مسلم است وقتی جامعه پذیرش حجت الاهی را نداشته باشد و از فرمان او اطاعت نکند، حجّت خدا خانه نشین می شود و اگر در خانه راحتش نگذارند و قصد جانش کنند، غائب می شود و به زندگی پنهانی پناه می برد، تا وقتی که شرایط ظهورش فراهم آید و مردم با جان و دل دستوراتش را اجرا کنند.حضرت امیرالمؤمنین ـ علیه السلام ـ بر منبر مسجد کوفه فرمودند:«واعلموا أنّ الأرض لا تخلو من حجّهٔ للّه عزّ وجلّ ولکن اللّه سَیُعمی خلقه عنها بظلمهم وجورهم واسرافهم علی أنفسهم». [۳۴] .«بدانید که زمین از حجّت خدا خالی نمی ماند، امّا خداوند در اثر ظلم و ستم و اسراف بر نفس (گناهان) مردم آنان را از دیدن او کور و محروم خواهد ساخت».فقیه بزرگوار و محقق عالیمقام مرحوم علاّمه حلّی ـ قدس سره ـ در شرح این جمله ی خواجه نصیرالدین طوسی که گفته است: «وجودهُ لطفٌ وتصرُّفُه لطف آخر وعدمه منّا» وجود امام معصوم لطف است و زمامداری و تصرف او در کارها لطفی دیگر و فقدان وی از ناحیه ی مردم

است. می نویسد:تمامیت و کامل شدن لطف امامت به سه امر بستگی دارد:۱ ـ آنچه مربوط به خداوند تبارک و تعالی است و آن آفرینش وجود امام است و دادن قدرت و علم به او و معرفی وی به نام و نسبش، که اینها را خداوند متعال انجام داده است.۲ ـ آنچه در رابطه با خود امام است و آن این است که امامت را بپذیرد و بر دوش کشد، و امام نیز وظیفه اش را به انجام رسانده است.۳ ـ آنچه بر مردم واجب و لازم است و آن اینست که با امام مساعدت نمایند، او را یاری کنند، دستوراتش را بپذیرند و فرمانش را اطاعت کنند، امّا مردم در اجرای این مسئولیت، کوتاهی کردند و وظایف خود را نسبت به امام انجام ندادند، پس علت کامل نشدن لطف امامت از سوی مردم است، نه از جانب خداوند تبارک و تعالی و نه از ناحیه ی خود امام.بنابراین اگر مردم به حسن اختیار بار مسئولیت خود را به دوش کشند و از امام زمان شان اطاعت و حمایت کنند، لطف امامت کامل گشته و حجت خدا زمام امور جامعه را به دست می گیرد و ملّت را به سعادت می رساند ;اما اگر به سوء اختیار امام را وا گذارند و دستوراتش را بکار نبندند، از کامل شدن لطف امامت مانع شده و زمام امور مملکت را به نااهلان و جاهلان سپرده به انحراف و گمراهی دچار می شوند و اگر به این مقدار هم قناعت نکرده، بر قتل امام مصمم گردند ;حجت خدا غائب می شود.

نبود امکان

مرحوم سیّد مرتضی رضوان اللّه تعالی علیه، که در اوایل غیبت کبری می زیسته و از مفاخر شیعه و دارای تصنیفات گرانبهائی است در رساله کوتاهی که پیرامون مسأله غیبت نگاشته، درباره ی علت نهان زیستی حضرت مهدی ـ ارواحنا فداه ـ می نویسد: سبب و انگیزه ی پنهان شدن امام ـ ارواحنا فداه ـ آن است که ستمگران حضرت را از قتل بیم دادند و از دخل و تصرف اموری که زمامش بدست آن حضرت است، ممانعت نمودند. زیرا بهره ی کلی و نصیب کامل بردن از وجود امام مشروط است به آنکه حضرت قدرت و تمکّن داشته، زمام امور در اختیارش باشد، دستوراتش اجرا گردد و مانعی در راه رسیدن به اهدافش وجود نداشته باشد ;تا نظامیان را بسیج کند و با تجاوزگران بجنگد و حدود الاهی را اقامه نماید و مرزها را ببندد و داد مظلوم را از ظالم بگیرد. و این همه انجام نپذیرد مگر با وجود تمکن و قدرت. پس اگر مانعی بین او و مقاصدش حائل گردد و وی را از انجام این امور باز دارد، وجوب پیشوائی و سرپرستی جامعه از آن حضرت ساقط شود و زمانی که بر حیات خویش بترسد و از شر ظالمان امنیت جانی نیز نداشته باشد، لازم است غیبت نماید و از دیده ها پنهان گردد ;زیرا اجتناب از خطر و دوری از ضرر هم به حکم عقل و هم به حکم نقل واجب است ;چنانکه نبی اکرم ـ صلّی اللّه علیه وآله وسلّم ـ زمانی در شعب ابی طالب و بار دیگر در غار ثور پنهان شد ;در حالی که این غیبت و نهان زیستی رسول خدا ـ صلّی اللّه علیه وآله وسلّم ـ انگیزه و علتی جز بیم جان و مصونیت از ضررها و خطرات نداشت.

سر ناپیدا

علت عمده و سرّ بزرگ و ناموس شگرف غیبت امام زمان ـ عجّل اللّه فرجه الشریف ـ معلوم نخواهد شد مگر پس از ظهور آن حضرت، چنانچه حکمت کارهای حضرت خضر ـ علیه السلام ـ مانند سوراخ کردن کشتی و کشتن غلام و بپا داشتن دیوار نیز در موقعی که حضرت موسی ـ علیه السلام ـ با او مصاحبت داشت، معلوم نشد ;مگر هنگام جدایی.چنانچه فائده و ثمره خلقت هر موجودی از جماد و نبات و حیوان و انسان بعد از گذشتن ماه ها و سالها ظاهر شده و می شود ;سرّ آفرینش درختها ظاهر نمی شود مگر پس از آشکار شدن میوه و حکمت باران آشکار نشود مگر بعد از زنده شدن زمین و سبز و خرّم شدن باغ ها و بوستان ها و مزارع.از این رو رمز و راز غیبت نیز آشکار نخواهد شد مگر آنگاه که خورشید دلها از افق غیب سر بر آورده و بر مشرق ظهور خرامد که از آن هنگام رمز سترگ گشوده آید و آن حکمت که خدا را در غایب شدن حجّت خویش بود پرده از رخ برگیرد;

چنانکه حکمت کار خضر ـ علیه السلام ـ برای موسی ـ علیه السلام ـ پس از انجام یافتن و به پایان رسیدن کار آشکار گردید.امام صادق ـ علیه السلام ـ فرمودند: حکمت غیبت مهدی، همان حکمتی است که در غیبت پیامبران و حجّتهای الاهی پیشین وجود داشته است... این غیبت امری از امور الاهی و سری از اسرار خدایی و رازی از رازهای ربّانی است. وقتی ما خداوند را حکیم می دانیم اذعان خواهیم کرد که همه کارهای او از روی حکمت است، اگر چه آن حکمت و مصلحت را خود تشخیص ندهیم و به راز آن پی نبریم. [۳۵] .

حضور مستمر

مستور از دیده ها نه دلها

حضرت بقیهٔ اللّه ـ ارواحنا فداه ـ در میان ماست اگر چه پنهان از دیدگان. او تنها موجودی نیست که از دیدگان ما غایب است و ما به وجودش ایمان داریم ;بلکه موجوداتی نامرئی فراوانی داریم که در وجودشان کوچکترین تردیدی نیست:اعتقاد به خداوندی که هرگز دیده نمی شود، در رأس عقاید ما قرار دارد ;روح که بر بدن ما اشراف دارد و دینامیسم بدن ما از آن سرچشمه می گیرد، در وجود آن هیچ تردیدی نداریم در حالیکه قابل رؤیت نیست و به چشم نیز دیده نمی شود ;یا هوایی را که روزانه بیش از چهل هزار بار استنشاق می کنیم و یا گازهای مختلف سمّی و سودمند و یا صدایی که از تارهای صوتی ما بر می خیزد و پرده ی گوشمان را می نوازد.امواج الکتریسیته که با دیدگانمان نمی بینیم ولی همواره از خطرش ترسناکیم و...اینها نمونه های ساده ای از اشیاء نامرئی در جهان طبیعت است که برخی با چشم عادی دیده نمی شوند و برخی دیگر حتی با چشم مسلح نیز قابل رؤیت نیستند و این هرگز دلیل بر عدم وجود و حضورشان نمی باشد.امام رضا ـ علیه السلام ـ می فرمایند:حضرت خضر ـ علیه السلام ـ از آب حیات خورد. پس او تا روز نفخه ی صور زنده است و نخواهد مُرد. او همواره پیش ما می آید و برای ما سخن می گوید صدایش را می شنویم و خودش را نمی بینیم او هر کجا یاد شود آنجا حضور می یابد ولذا هر کس او را یاد کند به او سلام بگوید.... [۳۶] .اینجاست که در می یابیم امام عصر ـ ارواحنا فداه ـ اگر چه شاید از دیدگان ما مستورند، ولی نمی توان گفت که ایشان از یادها و دلها نیز مستور گشته اند چنانچه آن حضرت در نامه ی شریفی خطاب به شیخ مفید می نویسند:«انّا غَیرُ مُهمِلین لمراعاتکم، ولا ناسین لذکرکم، ولولا ـ ذلک لاصطلمتکم اللأواء، وأحاطت بکم الأعداء».«ما شما را رها نکرده و یادتان را از خاطر نبرده ایم و اگر توجهات ما نبود بلاها بر شما فرود آمده، دشمنان شما را پایمال می کردند.» [۳۷] .

وساطت فیض

اشاره

یکی از بزرگترین مسائل معرفت و شناخت ـ در سطوح مختلف شناختی، اعم از دینی (قرآنی ـ حدیثی) و فلسفی و عرفانی ـ مسأله ی «فیض» و «وساطت» است و دانستن چگونگیِ تعلق فیض، از مبدأ هستی به هستها و هستیها. «فیض» همواره باید از طریقه واسطه ای «قابل» و «مقرَّب» از مبدأ فیّاض گرفته شود و به موجودات ایصال گردد.مسأله ی فیض و وساطت از روزگاران کهن مطرح بوده است. واسطه ی فیض در معارف دینی و احادیث، به عنوان «نخستین مخلوق» یاد شده است. مسأله ی نخستین مخلوق (أوَّلُ ما خَلَقَ اللّه) با وساطت در فیض ارتباطِ مستقیم دارد ـ بلکه بعین ـ طرح همین مسأله ی مهم است.این بحث پیش از اسلام از جمله در فلسفه ی فلوطین (نوافلاطونی) جایی عمده داشته است. در اسلام در مکتبهای فلسفی در «فلسفه ی فارابی» و فلسفه های دیگر و «فلسفه ی میرداماد»، مطرح گشته و در عرفان ـ بویژه عرفان نظری ـ نیز این موضوع مورد نظر قرار گرفته است.محیی الدین ابن عربی به «فیض

اقدس» و «فیض مقدّس» معتقد بوده و «برای وجود که حقیقت واحد ازلی است» [۳۸] دو تجلی قائل شده است:۱ ـ تجلی ای که به وسیله ی آن اعیان موجودات در عالم غیب ثابت می شود (اعیانِ ثابته).۲ ـ تجلی ای که به سبب آن همان اعیان ثابته ی در عالم غیب در عالم محسوس ظاهر می شوند. تجلّی نخستین را «فیض اقدس» و تجلی دومین را «فیض مقدّس» نامیده است».فیض الاهی بطور کلي به دو قسم تقسیم می شود:۱ ـ فیض خلقت و تکوین.۲ ـ فیض هدایت و تشریع.مقصود ما در اینجا گفتگویی است باختصار درباره ی «واسطه ی فیض ؛»از این رو این موضوع را در دو قسمت مطرح می سازیم:۱ ـ وساطت در فیض تکوینی.۲ ـ وساطت در فیض تشریعی.

وساطت در فیض تکوینی

هر گونه فیضی که از مبدأ فیاض می رسد، از طریق واسطه ی فیض افاضه می گردد. در واقع فیض اعظم خود واسطه ی وجود و خلقت است. و به اعتباری خلقت اصلی خودِ اوست. او نخستین خلق است و سبب پدید آمدنِ دیگر مخلوقات. و فیض الاهی پیوسته از طریق او و امتداداتِ وجودیِ او به کاینات ایصال می گردد. کسب فیض از مبدأ مُفیض، نیازمند به واسطه ی قابل است. واسطه ی قابل به قابلیت خود فیض را کسب می کند و به مستفیض می رساند.به تعبیری دیگر در اینکه همه ی هستی و سراسر کاینات و آنچه در عالم وجود هست ـ مجردات همه... و مادیات همه ـ از ذره و کوچکتر از ذره، تا کهکشانها و بزرگترین جهانها و عوالم، تمام به فعل الاهی تحقّق یافته است، سخنی نیست ؛فعل الاهی صادر از مشیّت و اراده است. و از مشیتِ غنیِّ مطلَق و اراده ی جواد علی الاطلاق افاضه و انعام مقصود است. بلکه باید گفت: متعلَّق مشیت، همان افاضه و انعام است. حال، سخن در این است که این فیض رسانی (افاضه) به موجودات، بیواسطه است یا با واسطه؟واقع این است که تعلق فیض به موجودات عالی و دانی با واسطه است. و واسطه ی فیض نیز فیض است، بلکه حقیقت فیض همان است ـ چنانکه یاد شد.حقیقت ولایت مطلقه همان فیض است و واسطه ی رسیدن فیض به دیگر کاینات. نفس ولیِّ مطلق «وعاءِ مشیّت» است و مبدأ سَرَیان فیض الاهی است، و سرچشمه ی فَیَضانِ جود و وجود و دیگرِ فیوضات است به موجودات.بنابراین نفس ولی (پیامبر یا امام) صاحب چنین مرکزیتی است در بطن هستی. و ملکوت او معبر تداوم هستی و فَیَضانِ جود و تسلسل آفرینش وجود است. از این رو در احادیث بسیاری آمده است که اگر حجت نباشد زمین نابود خواهد شد [۳۹] .به بیان دیگر جهان جهان سببیّت است ؛همه چیز حساب شده است و بر اساس وسایط و اندازه و تقدیر، تقدیری از سوی مقدِّرِ علیم حکیم. در نفس همین جریان سببیّت، و تقدیر ازلی عظیم، وجود ولیّ، نخستین نقطه ی فَیضان است، و مبدأ فَیَضانهای دیگر. بدینگونه ولی، در بطن و متن هستی جای دارد. و او خود، سبب همه ی افاضه ها و انعامهاست: هستی ولی، سببیّت دارد برای هستیهای دیگر.این امر، در نظام حکیمانه ی وجود، چنان عام و شامل است ـ و در واقع قانون است ـ که می بینیم حضرت آدم صَفیُّ اللّه ـ علیه السلام ـ نیز در مقام استفاضه ی توبه، باید وسیله ای بجوید و تلقّیِ «کلمات» [۴۰] کند (فَتَلَقّی آدمُ مِن رَبِّهِ کَلِمات فَتابَ عَلَیْه). [۴۱] «فاء»، در تعبیر «فَتابَ»، برای تفریع و ترتیب است و اشاره است به همین تَرَتُّب و علیّت.

وساطت در فیض تشریعی

در امر هدایت انسان و تشریع قوانین و تعیین احکام و بیان «صراط مستقیم» نیز امر همینگونه است. امر هدایت و تشریع، خود فیضی عظیم است و افاضه ای بزرگ. پس این امر نیز نیازمند واسطه ی قابل است. باید نفوس قابل، وحی و هدایات و آیات الاهی را دریافت کنند و به بشریّت برسانند و بیاموزند. اینگونه نیست که هر نفسی مستعد قبول وحی باشد و هر کسی یا هر قومی خود، پیامبر خود و امام خود باشند. باید واسطه ی فیض ـ که مستعد پذیرفتن وحی است ـ بیاید و نفوس را تزکیه کند و کتاب و حکمت تعلیم دهد. این حقایق در «قرآن کریم» یاد شده است. و مبعوث ساختن و فرستادن معلم هدایت جزء نعمتهای الاهی به شمار آمده است،

نعمتهای بزرگ، که خداوند آن را با تعبیر (لَقَد مَنَّ اللّه...) [۴۲] ذکر فرموده است.بشر خودبخود نمی تواند به کشف حقایق برسد و به پایگاه عالی خداشناسی و توحید دست یابد و «تکلیف الاهی» خود را بشناسد. [۴۳] بشر نمی تواند مسائل جهان بعد را بفهمد و بدون تعالیم آسمانی و گفتار انبیا از آن دانستنیها آگاه گردد و آنچه برای «حیات جاوید» لازم است و توشه ی آن راه و وسائل آن حیات است، تشخیص دهد. بشر نمی تواند شکل اعمال تکاملی و حکمت و اسرار آنها را بیابد و راه حرکت صحیح و مستقیم را کشف کند. عقل نیز برای وصول به این مقصدها کافی نیست. [۴۴] عقل به منزله ی چراغی بیش نیست. اگر راه را به او نشان دادند، چه بسا بتواند آن را بپیماید ;اما نه خود می تواند اصل راه را پیدا کند و نه می تواند مستقیم بودن راهی را ـ اگر خود پیدا کرد ـ تضمین نماید. [۴۵] این است که عقل نیز خود نیازمند به مددرسانی و دستگیری است. این چراغ پیوسته به ریختن زیت و روغن و پیراستن فتیله نیازمند است. پس در فیض هدایت نیز باید به انسان مدد برسد و دست بشر گرفته شود و عقل او به استواری و استوار روی وادار گردد.واسطه ی فیض تکوینی و واسطه ی فیض تشریعی در مصداق خارجی یکی است: پیامبر و به نیابت از پیامبر، امام. در پیامبر اکرم ـ صلّی اللّه علیه وآله وسلّم ـ مرتبه ی کامل ولایت و رسالت تحقّق یافته است. در ائمه ی طاهرین ـ علی و اولاد علی ـ علیهم السلام ـ ـ نیز هم ولایت است و هم امامت، که نیابت از رسالت است. اینان هم واسطه ی فیض تکوینند.لَولا وُجودُهُمْ لَمْ تَأْوِ صورَتُنا إلی الهَیُولی، فَلَمْ نَخْرُجْ مِنَ العَدَمِو هم واسطه ی فیض تشریع،بِآلِ مُحمّد عُرِفَ الصَّوابُ وَفی أبیاتِهِم نَزَلَ الکِتابُاز این رو در تعالیم دینی ما آمده است: «بنا عبد اللّه و بنا عرف اللّه» [۴۶] بوسیله ی ما خداوند پرستش می شود و بواسطه ما او شناخته خواهد شد.

قانون بزرگ تکوین و تداوم آن

در بحث پیش دیدیم که خداوند، فیض رسانی و فیض بخشی را بر قانونِ «وساطت» بنا نهاده است، و جهان و امور جهان را بر بنیاد قویمِ اسباب و مُسَبَّبات مبتنی ساخته است. همچنین توجه کردیم که ولایت (وساطت در فیض گیری و فیض بخشی) یکی از عمده ترین قوانین سببیّت است. این چگونگی در مرتبه و مراتب بعد عام تر می شود، و وسایط و اسباب، به سلسله ی مراتب، فراوان می گردند، و همه در ارتباط با واسطه ی نخستین قرار دارند.یکی از علتها و حکمتهای این قانون (ترتب اسباب و مسبّبات) این است که بدینگونه فیض بیشتری افاضه می شود، زیرا وسایط و اسباب فیض نیز وجود می یابند و از فیض وجود و دیگر فیضها بهره مند می شوند. بدینسان تراکم عظیم مُستفیضها و مُفیضها (فیض گیران و فیض بخشان) [۴۷] ، خود قوانینِ مُحیِّر، و آمیختگیِ شِتِگرْف، و تنظیم ژرف، و شور گسترده و رابطه ی عمیق و غوغای بی نهایت و پهنه های بیکران هستی را پدید می آورد.جهان ـ چنانکه می بینیم و علوم همه گواه آن است ـ از دقیقترین تنظیمات برخوردار است. نظم و تنظیم در تحقق خارجی مساویند. طبیعت تنظیم امور در ارتباط با طول زمانی مستلزم اجمال و تفصیل است. «شب قدر» یکی از نهادهای بزرگ نظم و تدبیر امور است. شب قدر مرحله ی «اجمال» است و ظرف زمانیِ سال مرحله ی «تفصیل». پس شب قدر و حضور مُجری ـ در ارتباط با کاینات جهان ارض ـ جزء نظامِ کلّیِ وجود است، و یکی از ارکان مهم تقدیر و حکمت و نظم. تقدیرات این جهان بر طبق حکمت خلل ناپذیر در این شب به صورت اجمالی و کلی تعیین می گردد و سپس تفاصیل آن در طول سال تحقّق می یابد.نفس ولیّ و قلب او [۴۸] ، بزرگترین عامل رسیدن فیض است، به موجودات و مخلوقات. و همانگونه که ولی واسطه ی فیض است، مرکز تنظیمات فیضها و تقدیرها نیز هست. فیوضات و همه ی سرنوشتها و تقدیرها در مرحله ی اجمال بر او عرضه می گردد و در مرحله ی تفصیل از طریق او و اراده ی او تحقّق می یابد. خداوند را «ولیّ از ذُلّ» نیست [۴۹] ، امّا «ولیِّ از عِزّ» هست.بدینگونه می نگرید که جریان «شبِ قدر» (با محتواهای خود و به عنوان فاصله ی یکساله ی تنظیم و تقدیر امور) جریانی ساده نیست، بلکه ناموسی است همواره در تداوم و قانونی است بی هیچ دگرگونی. و این امر از دو جهت، جزء نظام تکوین و تقدیر است:۱ ـ از جهت قانون وساطت در فیض.۲ ـ از جهت قانون

اجمال و تفصیل در تنظیم و تقدیر.

غیبت شأنیه

با تأمّل در آنچه پیشتر در بحث حضور مستمر گذشت و با توجه به شؤون و تصرّفات گوناگون امام در جهان به این نتیجه می رسیم که غیبتِ حجّت خدا غیبت کلی نیست، بلکه این غیبت و عدم حضور غیبت جزئی است، یعنی: غیبت و عدم حضور است در شأنی از شؤون ولایت. و آن شأن معاشرت با مردم و هدایت مستقیم اجتماع بشری و تشکیل حکومت حَقّه است. امام در «عصر غیبت» در همین یک شأن از شؤون ولایت و مقامات و تصرّفات خویش غایب است و در دیگر شؤون حاضر است و نافذ و فعّال. بلکه به تعبیر درستر، غیبت برای امام و خلیفهٔ اللّه در همه ی جهات و شؤون معنی ندارد، بلکه تصور ندارد ;زیرا مثل این است که عقل معلولهای فراوانی را که همه مربوط به یک علتند، تصور کند و تحقّق آنها را بنگرد و باور نماید بدون تحقّق علت! و این امر معقول و قابل قبول نیست. و همین حقیقت، یعنی: حضور عام حجّت در عین غیبت خاص در یکی از زیارات آن امام بزرگ به این عبارت ادا گشته است:السّلامُ عَلیکَ یا حُجَّةَ اللّه، الّتی لا تَخْفی!درود بر تو ای حجّتِ ناپنهان الاهی!این ناپنهانی ـ در عین غیبت ـ اشاره به همان حضورهای دیگرِ امام است، در شؤون ولایت. با توجه به بحث «وساطت فیض» هر کس در وجود هر چیز و از جمله در وجودِ خود و حیات خود و حرکات خود آثار حضور وساطتِ حجّت را مشاهده می کند. [۵۰] این یک واقعیت شناختی بزرگ است. و ما از این «واقعیت شناختی» در ابواب معرفت ـ یعنی: اینکه غیبت فقط در یک جهت است وبس ـ به «غیبتِ شأنیّه» تعبیر کردیم. امام در عصر غیبت دارای «غیبتِ شأنیّه» است و «حضور شؤونیّه». او بجز یک شأن در همه شؤون دیگر خویش حاضر است، زیرا که این شؤون و حضور در ارتباط مستقیم است با بقا و امتداد تکون کائنات ;و تا این تکون ادامه دارد و جهان بر سر پاست، علتِ اِفاضیِ آن نیز هست ;زیرا که معلولی بدون علت خود نخواهد بود. و آن علت در علیّت خود ـ که به اذن و فضل الاهی است ـ فعلیّت و تامیّت دارد.

آثار وجودی حجت در عصر غیبت

اشاره

در بحث پیش زمینه ی شناخت آثار حجّت در عصر غیبت بیان گشت ;آنجا که گفتیم امام و حجّت خدا را غیبت کلّی نیست ;آنچه هست غیبت جزئی است و او در اصل ایصال فیضِ وجود و وصول نعمتها همواره حضور دارد. بنابراین قوانین و اصول «حجّت» دایمُ الاستفاضه و دایمُ الافاضه است. همواره فیض می گیرد و همواره فیض می بخشد. جعل الاهی این است که اینگونه باشد.بدینسان می یابیم که عمده ترین فایده ی وجود حجّت آثارِ ولایت تکوینیِ اوست. حجّت و ولیّ از نظر ناموس تکوین و قانون ایجاد و پیوستهای درونیِ نظام حکیمانه ی آفرینش باید باشد. زیرا مبنای عالم هستی ـ چنانکه در پیش نیز یاد شد ـ بر اسباب و وسایط است ;و بر وجود فرد کامل در سببیّت و وساطت، که خود واسطهُ الوَسایط، و سبب الاسباب است. پس تربیت مردم و اداره ی اجتماع و نشر اسلام در همه ی جهان و تشکیل حکومتِ حَقّه یکی از چند و چندین اثر وجود حجّت است و در صورتی که به دلیل حکمتهایی چند عملی نگشت و به تأخیر افتاد و حجّت از نظر عامه ی مردم غایب شد، دیگر آثار ـ که عمده است ـ بر وجودِ او مترتب است. و بلکه آن آثار مساوی با نفس وجود اوست. و احکام دو شیءِ مساوی، مساوی است. ثبوت هر یک، عین ثبوتِ دیگر است: تا حجّت هست، جهان است. چنانکه تا جهان هست، حجّت هست.خلاصه: رسیدن فیض پیاپی هستی و تحقّق مراحل «اِضافاتِ اِشراقیّه» به وجود ولیّ بسته است، او چون آینه ای تابان در برابرِ مطلعِ انوار بیکرانِ ازلیّت قرار می گیرد و فروغ حیاتبخشِ هستی را

بر جان کاینات ـ هم در مرحله ی تحقّق، و هم در مرحله ی تداوُم ـ منعکس می سازد.این است که آثار وجود حجّت را تنها نباید از جهتِ تربیت اجتماعات و حضور در جوامع و تشکیل حکومت الاهی مورد توجه قرار داد ;بلکه بایـد از نظر قانون تکوین و روابط ماهوی تسبیب و علیّت نیز به این واقعیت نگریست و دیـد که حجّت در این رابطه حضور عِلّی دارد و اگر نباشد لَساخَتِ الأَرْضُ بِأَهْلِها [۵۱] خواهـد شـد ;نه زمینی بر جای خواهد ماند ;و نه زمینی بر روی آن جای خواهد گرفت. و به تعبیر متکلم معروف، شیخ عبدالجلیل قزوینی رازی:امام روزگار خاتمُ الأَبرار مهدی بن الحسن العسکری ـ علیه وعلی آبائه الصلاهْ والسلام ـ.. که وجود عالم را حوالت به بقای اوست و عقل و شرع منتظرِ حضور و ظهور و لقای او... [۵۲] .آنچه گفته شد اشاره ای بود به آثار وجودی حجّت غایب در بُعد وساطت تکوینی. اما در بعد وساطت تشریعی و امر هدایت و تربیت بشر باید بگوییم که غیبت در این بعد بیقین آثاری ناگوار دارد. محرومیت انسان از درک حضور مربّیِ اکبر و حجّت بالِغه امری ساده نتوانـد بود. لیکن این پیشامـد که بر طبق علتها و حکمتهایی بوده است ـ چنانکه گذشت ـ موجب نگشته است تا آثار هدایت و تربیت بکلی از میان برود. غیبت کبرای امام غایب در شرایطی به وقوع پیوسته است، که این امکانات در اختیار بوده است:۱ ـ کتاب خدا.۲ ـ روش و سنّت رسول ـ صلّی اللّه علیه وآله وسلّم ـ۳ ـ احادیث و کلمات و تعلیمات یازده امام معصوم علیهم السلام.۴ ـ سیره ی عملی و روش زنـدگانی یـازده امام، در طول ۲۵۰ سال در ابعاد گوناگون تعهد و تکلیف، و تربیت و اقدام، و حماسه و ایثار...۵ ـ دوره ی ۷۰ ساله ی غیبت صغرا و مجموعه ی تعالیم و ارشاداتی که در این مدّت از سوی امام غایب افاضه گشته و به وسیله ی نایبان و سفیران امام، در اختیار امّت قرار گرفته است ـ که در پیش اشاره کردیم.۶ ـ وجود جمعی از عالمان و بزرگان شیعه که خود با واسطه های کم دوره های تربیتی و تعلیمیِ ائمه ی طاهرین را دیده بودند.از فیلسوف بزرگ، ابو نصر فارابی، و برخی دیگر از بزرگان و فیلسوفان شنیده ایم که گفتند: هنگامی که رئیس «مدینه ی فاضله» غایب بود باید به سنن و قوانین پیشینیان او عمل کرد. علمای بزرگ تشیّع نیز همین سیره را عملی کرده انـد. این است که بـا وجود این میراث هـدایتی و تربیتی بزرگ در ابعاد گوناگون مسائل زنـدگی و حیات و با خطِّ «نیابتِ عامّه»، در عصر «غیبت کبرا» می نگریم که آثار وجودی حجّت در دوران غیبت نیز بطور کلی منتفی و منقطع نیست.پس، مثال خورشید ابرآلود که برای امام غایب آورده اند، بدرستی صدق می کند: خورشید، چه آشکار باشد و چه در پس ابر، خورشید است و همه ی آثار وجودی و فعلیّتهای تأثیری او برقرار است. نهایت هنگامی که در پس ابر است، پرتو طلایی رنگ او به چشمها نمی رسد ;اما دیگر اثرها و تأثیرهای او در جریان است و مستدام.استاد بزرگوار ما شیخ مجتبی قزوینی خراسانی ـ که از نوادر روزگار بود و از «نیکبختان» ـ فوایـد وجود امام بزرگ، مهدی موعود ـ ارواحنا فداه ـ را در حال غیبت با بیانی آمیخته با آگاهی عینی یاد کرده است. خوب است در اینجا سخنِ او را بشنویم که عندلیب آشفته تر می گویـد این افسانه را:امام، در حال غیبتی که در اثر عصیان خود مردم به وجود آمده است باز حجّت است و در صورتی که مردم به اخلاص وی را بخواهند، آشکار خواهد گشت و در همان حال غیبت نیز:۱ ـ حوایج و مقاصد متوجِّهین و متوسِّلین را برآورده می سازد.۲ ـ در مشکلات علم دین و پی بردن به معارف جویندگان را امداد می کند.۳ ـ دعا و اراده اش در دگرگون ساختن نیات سرکشان و متنفِّذین اثر می گذارد.۴ ـ چون او ناظر کردارهاست، مردم معتقد از گناه و خلافکاری چشم می پوشند و راه صلاح و تقوی در پیش می گیرند.۵ ـ تربیت و ایصال نفوس مستعدِ در سیر مدارج کمالات باطنی نیز به عهده ی اوست. او طالبان بصیر را مدد می کند و از اینکه به دام هوسبازان و دینسازان و مدعیان و اقطاب دچار آیند، نگاه می دارد. [۵۳] .

نظام تکوینی و سامان اجتماعی

یاد کردیم که حضور تربیتیِ «حُجّت»، و حاکمیت او در میان اجتماعات، یکی از آثار وجودی است. بایـد بگوییم که دو جریان، به وجود «حجّت» و خلیفه ی خدا، در زمین، بستگی دارد:۱ ـ سامان داشتن کاینات ارضی.۲ ـ سامان یافتن اجتماعات بشری.جریان

نخست ـ مربوط است به تـداوم نظم و تکوین در جهـان.جریـان دوم ـ مربوط است به سامـان یـافتن زنـدگی و حرکت انسان.به تعبیر دیگر: جریان اول مربوط است به «ولایتِ تکوینی» و جریان دوم مربوط به «ولایت تشریعی». پیداست که جریان نخست اصل است و مقدم است و اهمّ است و اعم. و اگر در زمانهایی جریان دوم ـ که فرع است و مؤخَّر است نسبت به جریان اول و مهمّ است و عام نه اهمّ و اعمّ ـ بطور کامل قابل اجرا و انفاذ نبود، جریان نخست پابرجای و استوار خواهـد بود ;و جز این نتوانـد بود. بنابراین غیبت در موردِ «حضورِ کائناتیِ امام» هیـچ مفهومی ندارد ;چنانکه در بحث «غیبت شأنیّه» یاد کردیم.پس آنچه در مورد لزوم حجّت و حتمیّت وجود او در درجه ی نخست اهمیّت قرار دارد، «حضور» اوست در جهان ;نه «ظهور» او در میان مردمان. و به اصـطلاح علمای منطق: لزوم حجّت اعم است از غیبت و ظهور، نه اینکه مساوی است بـا ظهور.اکنون برای حسن ختام این فصل و تأییـد آنچه در این مقوله گفته شد و هم تیمن و تبرّک استشهاد می جوییم به کلام امام اهل یقین وصیِّ اوصیا و مقتدای صِدّیقین، حضرت امیرالمؤمنین ـ علیه السـلام ـ:«اللّهمّ بَلی! لا تَخْلُو الأرض، مِن قائِم للّهِ بِحُجَّهٔ، إمّا ظاهِراً مَشـهوراً، وإمّا خائِفاً مَغموراً، لِئَلّا تَبْطُلَ حُجَجُ اللّهِ وَبَیِّناتُهُ...». [۵۴] ـ بار خـدایا! البته چنین است که زمین از حجّت خـدا تهی نخواهـد ماند، چه او آشـکار باشد و شـناخته، و چه (بنا به علتها و حکمتها) نگران از سـتمکران و در پهنـاور گیتی و مجامع ـ نهان. اینچنین است (و حجّت همواره هست)، تا تـداوم حجّتها و بیّنات الاهی از هم نگسلد...

بهره وری از امام غائب

روایات متعـدّدی در مورد ترسیـم ثمرات و فواید وجود گرانمایه ی امام غائب ـ ارواحنا فداه ـ رسیـده که در آن چگونگی بهرهوری از وجود مبارک آن حضـرت نیز بیان شـده است. برخی را به تناسب بحث، می آوریم:۱ ـ از «جابر بن عبـداللّه انصاری» است که از پیامبر گرامی ـ صـلّی اللّه علیه وآله وسـلّم ـ پرسید:«هل ینتفع الشیعهٔ بالقائم ـ علیه السلام ـ فی غیبته؟»آیا شیعیان در زمان غیبت «قائم» از وجـود مبـارک او بهرهـور می گردنـد؟پیـامبر ـ صـلّی اللّه علیه وآله وسـلّم ـ پاسـخ داد:«إی والـذی بعثنی بـالنبوّهٔ إنّهم لینتفعـون به ویستضیـئون بنور ولا ـیته فی غیبته، کإنتفـاع النّـاس بالشـمس وإن جلَّلَهـا السـحاب». [۵۵] .آری! سوگنـد بخـدایی کـه مرا به رسـالت برانگیخت، آنان در غیبت او، از وجودش بهره منـد می گردند و از نور ولایت و امامت او، نور و روشـنایی برای زندگی خویش می گیرند، درست همچون بهرهور شدن از خورشـید، اگر چه ابرها چهره ی آن را بپوشانند.۲ ـ «سلیمان بن اعمش» از امام صادق ـ علیه السـلام ـ آورده است که فرمود:«لم تَخْلُ الأرض مُنْذُ خَلَق اللّه آدم من حجّهٍ للّه فیها، ظاهر مشـهور، أو غائب مستور، ولا تخلو إلی أن تقوم الساعهٔ من حجَّهٍ للّه فیهـا، ولولا ـ ذلـک، لم یُعبـد اللّه».زمین از آفرینش آدم تـا کنون و تا همیشه ی تاریـخ، از حجّت خـدا تهی نخواهد بود، خواه حجّت حق ظاهر و آشـکار و شـناخته شده باشد، یا بنا به مصالحی، نهان و پوشـیده. و تا رستاخیز نیز چنین خواهد بود، که اگر جز این باشـد خـدای یگـانه پرستیـده نمی شود.سـلیمان می گویـد، گفتم: «سـرورم! مردم چگونه از امـام غـائب از نظر، بهرهور می گردند؟»حضـرت فرمودند:«کما ینتفعون بالشـمس إذا سترها السحاب». [۵۶] .همانگونه که جهان و جهانیان از خورشـید بهرهور می گردنـد گرچه ابر، چهره ی آن را پوشانـده باشد.۳ ـ و درست نظیر همین روایت، از چهارمین امام نور، حضـرت سـجّاد ـ علیه السـلام ـ نیز آمده است. [۵۷] .۴ ـ و نیز در توقیع مبارکی که از سوی حضـرت مهـدی ـ علیه السـلام ـ صادر شـده است، در این مورد به «اسـحاق بن یعقوب» که یکی از خوبان است، مرقوم داشـته است که: «... وأمّا وجه الانتفاع بی فی غیْبتی فکالإنتفاع بالشّمس إذا غیّبها عن الأبصار السّحاب...» [۵۸] .امّا چگونگی بهرهوری جامعه و مردم از من در عصر غیبت، درست همانند بهرهوری زمین و پدیده های آن از خورشید است، به هنگامی که ابر آن را از چشمها بپوشاند.

زیباترین تعبیر

راستی که این تشبیه چقدر عمیق و این تعبیر چقدر زیبا و کامل است.اگر مردم در روزگاران گذشته از این کره ی آتشین تنها هدین را می شناختند که یکی از اجرام بزرگ کیهانی است و فایده اش این است که بر زمین می تابد و با تابش انوار طلایی خویشچروز را آغاز و با غروب خود روز را به پایان برد و اجسام تر و مرطوب را خشک و آنها را تبدیل به بخار و جوّ را لبریز از حرارت و گرما می سازد ;اینک دانش روز دریافته است که این گوی غلطان در فضا علاوه بر آنچه آمد، فواید عظیم و منافع سرنوشت ساز دیگری دارد که توضیح آن فرصت دیگری می طلبد.در روایاتی که از پیامبر گرامی ـ صلّی اللّه علیه وآله وسلّم ـ و سه تن از پیشوایان نور ـ علیهم السلام ـ ترسیم گردید، روشن شد همه ی آنها به یک واقعیّت پافشاری می کنند ;به گونه ای که گویی هر چهار روایت از یک منبع سرچشمه گرفته است. و نیز روشن شد که هم پیامبر ـ صلّی اللّه علیه وآله وسلّم ـ و هم امامان گرانقدر ـ علیهم السلام ـ حضرت مهدی ـ ارواحنا فداه ـ را در دوران غیبت به «خورشید رخ برکشیده در پس ابرها» تشبیه نمودند.پرسش: اینک جای سؤال است که: «چرا آنان، آن حضرت را به ماه رخ برکشیده،•در پس ابرها تشبیه نکردند ;با اینکه می دانیم ماه نیز اثرات سازنده و بسیاری، هم ون روشنگری، و ایجاد جزر و مدّ دریاها و... در کره ی زمین می گذارد؟»پاسخ: خورشید، در مقایسه با ماه، دارای امتیازات متعدّدی است که از آن جمله:۱ ـ نور و روشنایی خورشید از خود سرچشمه می گیرد، در حالی که ماه نور خویش را از نور خورشید می گیرد.۲ ـ پرتو خورشید، دارای فواید بسن اری است در حالی که پرتو ماه فوایدش به این پایه نمی رسد.۳ ـ نقش خورشید در منظومه ی شمسی،نقش رهبری برجسته است، اما ماه این گونه نیست، چرا که ماه خود یکی از سیّاره هایی است که در منظومه ی شمسی شناور است.و امتیازات دیگری دارد که در اینجا مورد نظر نیست.پرسشی دیگر: چرا پیشوایان نور وجود گرانمایه امام غائب را به خورشید تشبیه کرده اند؟پاسخ: پاسخ این پرسش در گرو این مطلب است که مقداری درباره ی خورشید و نقش سازنده و اثرات حیاتی آن بر کره ی زمین و پدیده های موجود در آن تا آنجایی که دانش بشر بدان رسیده است، بحث شود. اما از آنجایی که بحث عمیق و گسترده در این مورد با موضوع کتاب سازگار نیست، بحث فشرده ای را ترسیم می کنیم تا نخست موارد شباهت میان خورشید و حضرت مهدی ـ ارواحنا فداه ـ روشن گردد و آنگاه موارد شباهت میان آن حضرت در دوران غیبت و خورشید جهان افروز به هنگامی که ابرها ـ چهره اش را پوشانده است.خورشیددر این فضای گسترده و بی کران، میلیونها منظومه ی شمسی شناورند که هر کدام از آنها دارای مرکز و سیّاره هایی هستند.این سیاره ها هر کدام در مدار خویش و در فاصله ای مشخّص با سرعتی که نظام بخش توانای هستی، تدبیر و اندازه گیری کرده است، بر گرد مرکز خویش می چرخند.منظومه ی شمسی ما نیز یکی از آن میلیونها منظومه ی شمسی در این فضای بی کران است که دارای مرکزی است به نام خورشید و سیاره هایی که بر گرد آن می گردند.در مراکز علمی مشهور است که سیاره هایی که بر گرد این مرکز آتشین و این منبع نور و حرارت می گردند، نُه سیّاره اند: زمین، زهره، عطارد، مریخ، مشتری، زحل، اورانوس، نپتون و پلوتون.نیروی شگرف جاذبه و گریزدر این منظومه های شمسی که در این فضای بی کران شناورند، نظام شگرف و بدیعی قرار داده شده است. و نیرویی که بقا و حیات آنها را تضمین می کند، همان نیروی شگفت انگیزی است که خدای حکیم و مدبر که بر هر کاری تواناست آن نیرو را در آن به ودیعت نهاده است و ما از آن به «نیروی جاذبه» و «گریز از مرکز» تعبیر می کنیم.این نیرو در مراکز این مجموعه ی عظیم قرار داده شده است که آنچه بر گرد آن می چرخد همه را به سوی خود جذب می کند. از آن طرف سیاره هایی که در حال گردشند، نیز که با تمام قدرت از مرکز خویش می گریزند و دور می شوند و اینجاست که به برکت این نیروی جاذبه و گریز توازن و تعادل مورد نظرِ تدبیرگر توانای این نظام شگرف تأمین و حیات و بقای میلیونها منظومه ی شناور در فضا تضمین می گردد.با این بیان عامل بقای این مجموعه و منظومه و نظم شگرف حاکم بر آنها و گردش شگفت انگیزشان تنها نیروی جاذبه است. نیروی بهت آوری که آفریدگار توانای هستی آن را در مرکز این منظومه های شناور در فضا قرار داده است. نیرویی که اگر لحظه ای نباشد این نظام شگرف از هم می پاشد و این منظومه ها به هم می ریزند و تمامی سیّاره ها پراکنده گشته و با خروج از مدار خود به یکدیگر

برخورد می نمایند و همه چیز در این فضای بی کرانه ای که جز خدا هیچکس از مرزهای آن آگاه نیست، منهدم می گردد و هستی جای خویش را به نابودی و نیستی می سپارد.راستی که منزه است آن آفریدگار توانایی که آسمان و زمین را از زوال و نابودی نگاه داشته است.اوست که نیروی شگرف جاذبه را در خورشید قرار داد و نیروی گریز از مرکز را در سیاره ها ;به همین جهت است که هر سیاره ای بر آن است که با قدرتی وصف ناپذیر از مرکز خویش که خورشید است دور گردد ;اما نیروی جاذبه ی خورشید از گریز آن مانع می شود. اگر نیروی گریز از مرکز نبود، سیاره ها به خورشید نزدیک می شدند و شعله ور می گشتند. از آنسو اگر نیروی جاذبه را نظام بخش هستی در خورشید قرار نداده بود، سیاره ها پخش و پراکنده گشته و از مدار خویش خارج می شدند و نظام به هم می ریخت و زندگی برای همیشه نابود می شد.بنابراین خورشید در منظومه ی شمسی پناهگاه و مایه ی حیات و عامل امنیت است. عامل امنیت و حیات و نظام منظومه شمسی از انهدام و نابودی.این نگرشی گذرا و شرحی کوتاه در نقش حیاتی و اثرگذاری خورشید بر سیاره هایی ست که بر گرد آن می چرخند. سیاره هایی که زمین با پدیده های موجود در درون و برون آن، یکی از آنهاست.با این بیان به نقش حیاتی و اهمیّت بسیار این توده ی شعلهور و تابنده ای که با فرستادن پرتو مفید و سازنده ی خویش به زمین بصورت گوناگونی در زندگی انسان، حیوان، گیاه، هوا، آب، خاک و دیگر پدیده ها... اثر گوناگونی می گذارد، بنگر!روشن است که ابرها چیزی از آن اثرگذاری نمی کاهند و تنها مانع رؤیت چهره ی آن می گردند، آن هم نه همه جا و همیشه، بلکه در آن محدوده ای که ابرهای غلیظ بطور موقّت سایه افکنده اند.و می دانیم که ابرها نیز تنها در پرتو تابش خورشید می توانند پدید آیند و باران نیز از ابرها فرو می ریزد. بنابراین اگر خورشید نباشد، نه ابری خواهد بود و نه بارانی، نه گیاهی و نه حیوانی، نه جانداری و نه بی جانی و آنگاه دیگر سرنوشت حیات و زندگی روشن است.

خورشید عالم افروز

امام مهدی ـ ارواحنا فداه ـ که پیامبر گرامی ـ صلّی اللّه علیه وآله وسلّم ـ و دو امام گرانقدر، حضرت سجّاد و حضرت صادق ـ علیهما السلام ـ در روایاتی که گذشت او را به «خورشید فروزان رخ برکشیده در پس ابرها» تشبیه نموده اند ;همان پیشوای گرانقدری است که انسانیت به برکت وجود گرانمایه ی او متنعّم است و زندگی اش سامان می یابد.اوست که تمامی خوبیها و برکات و الطاف نهانی خدا و بهره های معنوی او به مردم همه از وجود او سرچشمه می گیرد.اوست که به اذن خدا از پس پرده ی غیبت بر جهان هستی حاکم و ناظر است. همواره در کران تا کران جهان و همه ی موجودات تصرّف و دخالت می کند و همه ی اختیارات و صلاحیّتهایی را که خداوند به او و آنها داده است، همه را در کف با کفایت خویش دارد.زندگی آن گرامی زندگی انسان ناتوانی نیست که فاقد قدرت، امکانات و نیرو باشد و تنها به نماز و روزه بسنده کند و وقت گرانمایه ی خویش را در دشتها و بیابانها و بیگانه از مردم و بی خبر از سرنوشت بندگان و شهرها بگذراند، هرگز!....حضرت مهدی ـ ارواحنا فداه ـ با وجود پنهانی از نظرها ـ به قدرت خدا از توان و نیرویی بهرهور است که آن گرامی را به انجام هر کاری که اراده فرماید، قادر می سازد و همه وسایل و امکانات لازم را برای او فراهم می آورد.چیزی که هیچ تردیدی در آن روا نیست، این واقعیت است که همه ی کارها و تصرّفات آن حضرت ره آورد عملکرد او بر اساس حکمت و مصلحت است، نه مطابق با هوای دل و تمایلات نفسانی.بر این اساس است که به یکی می بخشد و دیگری را باز می دارد.یکی را یاری می کند و دیگری را وا می گذارد.یکی را دعا می کند و خواسته ی او را از خدا می خواهد و یکی را دعا نمی کند.گمشده ای را راه می نماید و بیماری را شفا می بخشد و آن گنگ بیچاره را گویا می سازد...خود را به این انسان وارسته نشان می دهد و آن انسان شایسته را به دیدار مفتخر می سازد.گاه در «عراق» یا «ایران» است و گاه در موسم حجّ، گاه در «مکّه» است و گاه در «منی» و «عرفات».در برخی اوقات خود را در «بحرین» به برخی شایستگان می نمایاند و برخی اوقات در «قفقاز» یا دیگر نقاط گیتی.و تمامی این کارهای بزرگ و برخاسته از اعجاز، به قدرت خدا و به اذن

او صورت می گیرد.آری! خواننده ی گرامی! اینک با تعمق در آنچه آمد پرتوی از معنا و مفهوم روایاتی که آن خورشید جهان افروز رخ برکشیده در ابر غیبت را به خورشید آسمان یا خورشید پوشیده شده در پس ابرها تشبیه می نماید، آشکار خواهد شد.آری! این است آن امام گرانقدری که خداوند او را برگزیده است، نه آنکه مردم بر می گزینند!این است آن امام بزرگی که جانشین به حق پیامبر ـ صلّی اللّه علیه وآله وسلّم ـ است، نه هر آنکه ادّعای جانشینی پیامبر نماید!این است آن امام والا مقامی که از سوی خدا نصب شده است نه هر آنکه به نام امام نامیده شده است!و نه هر کسی که حکومت و زعامت و رهبری را به کف گیرد... نه! هرگز!...بلکه او امام راستین و والایی است که تمامی ویژگیهای امامت و رهبری به مفهوم واقعی کلمه برای او فراهم است. و هر آنچه بشریّت بدانها نیازمند است، در وجود گرانمایه اش گرد آمده و فراتر از آن، تمامی آنچه زندگی شایسته و در خور شأن انسان، بدان احتیاج دارد و جهان هستی بدان نیازمند است، همه و همه، در وجود گرامی او جمع است.آری! امام ـ علیه السلام ـ با این اوصاف و ویژگیها، براستی برای زمینیان مایه ی امنیّت و آرامش و پناهگاه است و وجود گرانمایه اش سبب بقا و حیات زمین و زمینیان.به برکت وجود او همه ی موجودات روزی می خورند و زمین و آسمان استوار می گردد و به حیات و جریان طبیعی خویش ادامه می دهد.

دیر زیستی

نظرگاههای علوم تجربی

اشاره

موضوع دیگری که باید درباره ی «مهدی موعود» موردِ پژوهش قرار گیرد، «طول عمر» است. شاید این مسأله برای برخی نیاز به توضیح داشته باشد. پس بجاست آن را از نظرگاههایی چند، مورد رسیدگی قرار دهیم.در این مقام می خواهیم ببینیم: آیا دلیلی عقلی یا برهانی علمی یا قانونی آزمایشی و صد در صد کلی وجود دارد که ثابت کند طول عمر امری است محال و غیر قابل وقوع، یا نه ؛چنین دلیلی و چنین برهانی و چنین قانونی وجود ندارد؟ همچنین ببینیم: تجربه ی بشری ـ در طول تاریخ بزرگ انسان ـ چه حکم می کند؟ آیا طول عمر در هیچ مورد اتفاق نیفتاده است، یا اتفاق افتاده است؟می خواهیم بدانیم: طول عمر از نظر دلایل عقلی از نظر قوانین زیست شناسی و بیولوژیکی، از نظر تجربه ی بشری و واقعیاتِ تاریخی، از نظر چگونگی نوامیس و قوانین طبیعی و از نظر متفکران بزرگ و دانشمندان علوم چگونه است؟بدانیم: درازْ عمری و وقوع آن، در همه ی شرایط و احوال و نسبت به همه ی اشخاص یک حکم کلی و قانون تخلف ناپذیر و قاعده ی بی استثناء دارد، یا نه؟ چنین نیست؟ و پس از اینها همه، آیا رابطه ی طول عمر با قدرت الاهی چیست و چگونه است؟ اینها مسائلی است که در این فصل به بیان آنها می پردازیم.الف ـ در زیست شناسیب ـ در قوانین طبیعیج ـ قوانین طبیعی و انواع آند ـ در تجربه تاریخیهـ ـ معمرینو ـ در زندگی حاضرز ـ چگونگی ارتباط میان پیری و مرگح ـ اسرار تغذیه

در زیست شناسی

زیست شناسان می گویند: عمر بشر اندازه و حد ثابتی ندارد. در طبیعت همه گونه عمر بوده است و ممکن است باشد. وایْزمن، عالم آلمانی، می گوید:مرگ لازمه ی قوانین طبیعی نیست. و در عالم طبیعت، از عمر ابد گرفته تا عمر یک لحظه ای همه نوعش هست. آنچه طبیعی و فطری است، عمر جاودانی و ابدی است. بنابراین، افسانه ی عمر نهصد و شصت و نه ساله ی مِتوشِلح (متوشالح) [۵۹] نه مردود عقل است و نه مردود علم. در همین دوره ی ما میزان طول عمر بالا رفته است، و دلیلی ندارد که از این بالاتر هم نرود و

یک روز نیاید که بشر به عمر نهصد ساله برسد. [۶۰] .پس به نظر متخصصین طول عمر انسان به هر اندازه هم باشد، بر خلاف اصول علمی نیست ;بلکه علم آن را تأیید می کند. تأیید طول عمر از نظر علم جدید تا جایی است که در این دوره ی اخیر در صدد برآمده اند تا حد و مرز را از زندگی انسان بردارند و با پیدا کردن راه سالم نگاه داشتن سلولهای بدن، بر طول عمرِ انسان سالهایی مدید بیفزایند. [۶۱] عدّه ای پا فراتر نهاده اند، و در راه تحصیل عمر جاودانی برای بشر (با پیدا کردن هورمونهای [۶۲] مخصوص و استعمال آنها در انسان) به کوشش افتاده اند، و حتی می توانند تا حدودی جوانی را به پیران فرتوت باز گردانند.

در قوانین طبیعی

قوانین و نوامیس طبیعت نیز بطلان طول عمر زیاد را به ثبوت نمی رساند.اصولاً حکمهایی که راجع به قوانین طبیعت داده می شود، اغلب منشأ آنها جستجو و تحقیقات ناقص است ;و محدود است به حدودِ دید و درک و تجربه ی اشخاص ;نه شامل همه ی واقعیات وسیع طبیعت، در همه ی موارد. علمای منطق می گویند: «استقرای ناقص نمی تواند دلیل حکم کلی گردد». [۶۳] به عنوان مثال: اگر ما در محیط زندگیِ خود درختانی دیده ایم که تلقیح و بارور شدن آنها، در اثر عواملِ خارجی (از قبیل دخالت اشخاص) نبوده است، به صرف این نمی توانیم بگوییم همه ی درختان جهان اینسان است. زیرا که ما یک یک درختانِ همه جای جهان را ندیده ایم، و از چگونگیها و کیفیات همه ی آنها آگاه نیستیم. ممکن است در میان آنچه ما ندیده ایم و تجربه نکرده ایم درختانی باشد که عمل تلقیح در آنها نیاز به دخالت پرورشکاران و کشاورزان داشته باشد. پس هنگامی می توانیم درباره ی موضوعی حکمی کلی بدهیم، که همه ی موارد آن را ـ موارد معمولی و موارد نادر و غیر طبیعی را ـ رسیدگی کرده و احکام همه را شناخته باشیم.همچنین است قوانین زیست شناسی و معرفهٔ الحیات. هنوز همه ی این قوانین و موارد شناخته نشده است، چه از جهت داخله ی علوم زیستی و زیست شناختی و چه از جهت ارتباط مسائل این علوم با علوم دیگر. چون در قلمرو علوم، مسائل ناشناخته بسیار است. و قوانین و کشفها و شناختهای علوم، در تکمیل و رد و اثبات مسائل یکدیگر نقش دارد. و چه بسا قانونها و حقایقی در فیزیک، در آسمان شناسی، در شناخت انوار جوی و آثار آنها، در زیست شناسی، و... کشف شود، که همه در چگونگی حیات انسانی و مسائل زیست شناسی مؤثر باشد. کشفهایی تازه که نظریاتِ گذشته را عوض کرده است، فراوان اتفاق افتاده است. حیات و زیست انسان در روی زمین هنوز قوانین مجهول بسیار دارد و با وجود این قوانین ناشناخته چگونه می توان درباره ی مسائل متفاوت زیست در موارد کاملاً متفاوت به احکامی کلی و تخلف ناپذیر معتقد گشت؟ و چیزی را صد در صد ممکن و چیزی را صد در صد محال دانست؟قوانین طبیعی و انواع آنقانونهایی که در طبیعت وجود دارد بطور کلی دو نوع است:۱ ـ قوانین عام و ظاهر۲ ـ قوانین خاص و مخفیبخش نخست قانونهایی است که در همه یا بیشتر افرادِ دسته یا صنفی که قانون در آن یافت می شود، جاری است ;و با مطالعه و آزمایشهایی ـ نه چندان دشوار و وسیع و طولانی ـ کشف می شود.بخش دوم قانونهایی است که در بعضی افراد، در بعضی شرایط، یافت می شود. برای قوانین نوع دوم به نمونه های بسیاری می توان دست یافت در علوم طبیعی، در روانشناسی، در ستاره شناسی، در شیمی، و... و در اختلافات گوناگونی که حتی در افراد انسان ـ که از یک جنسند ـ وجود دارد، در مثال: اختلاف در قوه ی بینایی، اختلاف در قوه ی شنوایی، اختلاف در نیروی حافظه، اختلاف در جای قلب، ریه، کبد، طحال، و...این امور همه ثابت می کند که ممکن است در طبیعت بر خلاف آنچه متعارف بوده و در موارد بسیار دیده شده است، چیزهایی به وقوع برسد و برای قوانین متعارف استثناهایی یافت گردد.

در تجربه تاریخی

واقعیت دیگری که در شناخت مسأله «طول عمر» و امکانِ آن باید مورد نظر باشد، تجربه ی تاریخ طولانی بشریت است ;در ادوار و

اعصار. اگر مسأله ی درازْ عمری در تاریخ زندگی بشر اتفاق افتاده باشد ـ اگر چه در مواردی نه چندان بسیار ـ تکرار یافتنِ موارد یا مورد مشابه آن امری خواهد بود طبیعی و معقول و قابل تحقّق و قبول. فلاسفه می گویند:بهترین دلیل، برای امکانِ چیزی واقع شدنِ آن چیز است.نیازمند توضیح نیست که امکان وقوعی ناظر به «وقوعِ نوعی» است، نه «وقوعِ شخصی ؛»و دلیل است بر صحّت امکانِ امثال و موارد دیگر.همچنین روشن است که نقل تاریخی بویژه نقل متواتر و نقل مشهور سبب یقین و باور می گردد. ما به استناد نقل تاریخی قبول می کنیم که قرنها پیش در سرزمین میهن عزیز ما حکیم یا وَخْشوری به نام زردشت پدید آمده است ;یا خاندانهایی به نام اشکانی و ساسانی وجود داشته اند. حتی انتساب آثاری را که به آنان منسوب است، از طریق نقل تاریخی باور می کنیم ;با اینکه خود نه آنان را دیده ایم و نه پدید آمدن آن آثار را به دست خود آنان یا کارگران و کارگزاران ایشان مشاهده کرده ایم. ما اینها همه را از راه «نقلِ تاریخی» پذیرفته ایم. معلوماتِ بشر درباره ی گذشته از همین طریق است. [۶۴] .نقل تاریخی یکی از راههای حصول علم و یقین و یکی از مهمترین منابع اطلاعات بشر است. حتی درباره ی کسانی مانند سعدی و حافظ که تا این اندازه مورد یقینند، آیا ما بجز از راه نقل به وجود آنان علم پیدا کرده ایم؟ آیا ما خود دیده ایم که سعدی و حافظی در جهان باشند و زندگی کنند و این اشعار را بسرایند و خود بر اوراقی بنویسند؟پس نقل تاریخی یکی از مهمترین منابع علم و اطلاع حتی اطلاعات یقینی انسانها در همه ی عصرها و دورانهاست. و ما می بینیم که منابع نقل و کتب تاریخ، کسان بسیاری از «مُعَمَّرین» را نام برده اند و شرح نسب و احوال زندگی و فرزندان و حوادث حیات آنان را ثبت کرده اند [۶۵ ;] کسانی که عمرهایی بسیار دراز داشته اند. این گونه کسان هم در میان مردم عادی بوده اند و هم در میان مشاهیر تاریخ و از جمله در میان پیامبران. چنانکه «قرآن کریم» نیز عمر طولانی حضرت نوح ـ علیه السلام ـ را بصراحت ذکر فرموده است. پس مسأله ی امکان عمر طولانی و تحقق یافتن آن در مواردی متعدد امری است که از نظر وقوع خارجی و تحقّق عینی نیز مصداقهایی دارد و از نظر نقل تاریخی مسلم است و قطعی.

معمرین

مُعَمَّرین (و مُعَمَّرون)، جمع «مُعَمَّر» است، بر وزنِ «مکرّر» یعنی: درازْ زی، انسانِ دراز عمر، «دراز زندگانی» کسی که عمر دراز کرده است. این کلمه در کتابهای تاریخ و سیره و اَنساب اصطلاح شده است. [۶۶] و این به دلیل داشتنِ مصادیق بسیار است.آری! در مآخذ تاریخی و منابع معتبر نقل و استناد، کسانِ بسیاری معرفی گشته اند که عمرهایی بس طولانی داشته اند و روزگارانی دراز زیسته اند و بهارها و پاییزهایی بسیار دیده اند ;اینگونه کسان با عنوان «مُعَمَّرین» مشهور گشته اند.مورخان و پژوهشیانی که در صدد جمع آوری تواریخ و اخبار و احوال مردمان بوده اند و از سرگذشت انسانهای پیشین ـ و بویژه از قبایل و انساب در محیط عربی ـ آگاهیهای فراوان گرد آورده اند، نمونه هایی بسیار از مُعَمَّرین و درازْ زیان برشمرده اند. مورخان این کسان را بخوبی شناسانده اند و نام و نشان، نسب و قبیله، سالهای عمر، مکان زیست، شماره ی فرزندان، سفرها، برخوردها و ملاقاتهای آنان، همه را ضبط کرده اند ;و حتی کلمات و سخنان و وصایا (پندها و سفارشها) از ایشان نقل کرده اند.اینک شماری از مورخان مورد اعتبار که در کتابهای خویش برخی از مُعَمَّرین را یاده کرده اند:۱ ـ عبداللّه بن قُتَیبَه [۶۷] در کتاب المعارف.۲ ـ احمد بن یحیی بَلاذُری [۶۸] در کتاب اَنسابُ الاَشراف.۳ ـ محمّد بن جَریر طَبَری [۶۹] در کتاب تاریخُ الاُمَم والمُلوک.۴ ـ علی بن حسین مسعودی [۷۰] در کتاب مُرُوجُ الذَّهَب.۵ ـ ابو عبداللّه حمزه ی اصفهانی [۷۱] در کتاب تاریخُ سِنی مُلوکِ الاَرض.۶ ـ شیخ صدوق [۷۲] در کتاب اِکمالُ الدّین.۷ ـ شیخ طوسی [۷۳] در کتاب اَلغَیبَهٔ.۸ ـ ابوالفرج ابن جَوزی [۷۴] در کتاب اَلمُنتَظَم فی تاریخِ المُلوکِ.۹ ـ عِزُّ الدّین ابن اَثیر [۷۵] در کتاب الکامل فی التّاریخ.۱۰ ـ عِمادُ الدّین ابو الفِداء دمشقی [۷۶] در کتاب مختصر تاریخ البشر.همچنین برخی از مورخان به نوشتن کتابهایی ویژه ی احوال مُعَمَّرین دست یازیده اند، مانند:۱ ـ هِشام بن محمّد سائب کَلبی [۷۷] نویسنده ی کتاب المُعَمَّرین.

[۷۸] .۲ ـ ابو حاتم سَهل بن محمّد سجِسْتانی [۷۹] نویسنده ی المُعَمَّرُونَ وَالوَصایا. [۸۰] .عالمان و نویسندگان عصرهای اخیر و معاصر نیز با استناد به منابع پیشینیان به ذکر معمّرین پرداخته اند، مانند:۱ ـ علامه ی مجلسی [۸۱] در بحارالانوار (ج ۵۱).۲ ـ سیّد اسماعیل عقیلیِ طبرسی [۸۲] در کفایـةُ الموحّدین (ج ۳).۳ ـ سیّد محسنِ امینِ عاملی [۸۳] در البرهان علی وجود صاحب الزّمان.از نویسندگان معاصر اخیر نیز گروهی در کتابهای خویش به یادکرد معمّرین مبادرت ورزیده اند، از جمله نویسنده ی فاضل عراقی، علی محمّد علی دُخَیِّل، در کتاب پر ماده ی «الامام المهدیّ». [۸۴] .در کتاب اخیر ۲۲۳ تن از معمرین ـ بر اساس مآخذ تاریخ و منابع نقل و استناد ـ شناسانده شده اند، و ذکر نام و نشان و سالهای عمر و شمار فرزندان و خصوصیات دیگر آنان آمده است. [۸۵] .و خود توجه داریم که این شمار بر پایه ی مآخذ عربی است و تا آنجایی است که اطلاع حاصل شده، و مربوط به بخشی از بشریت که همان مناطق سکونت عرب است، یعنی جاهایی که تواریخ را بیشتر ضبط می کرده اند و به علم انساب و روابط نژادی و قبیله ای توجهی مخصوص داشته اند. پس اگر این پژوهش و آمارگیری و ثبت در دیگر مناطق سکونتِ انسان جریان می یافت ـ چه آنجاها که تواریخی داشته اند [۸۶] و چه مناطق بسیاری که تواریخ گذشته های دور آنان در دست نیست ـ شمار مُعَمَّرین به تعدادی بسیار بیش از آنچه هست می رسید.البته عمر بشر ـ بطور معتاد و متعارف ـ اندازه ای دارد معین و نوسانی محدود. لیکن آنچه از طرح مسأله ی «مُعَمَّرین» مقصود است، این است که نشان داده شود که مقدار عمر دو جریان دارد:۱ ـ جریان معمولی و متعارف که در اغلب افراد انسان وجود داشته است و وجود دارد.۲ ـ جریان نادرُ الوقوع و غیر معمولی و استثنایی که در پاره ای از افراد انسان وجود داشته است و وجود دارد. پس درازْ عمری دارای یک قاعده ی قطعی و ضابطه ی کلی نیست و مواردی از آن قابل نفی نیست.

در زندگی حاضر

بجز تجربه ی تاریخی و واقعیات گذشته و نقلهای مکرر در روزگار معاصر و حال حاضر نیز نمونه هایی از درازْ عمری وقوع یافته است ;درازْ عمریی که بر خلاف میزان متعارف است. در همین ۵۰ سال اخیر در روزنامه ها و مجلات داخلی و خارجی موارد فراوانی از عمرهای نسبتاً طولانی و معرفی اشخاص مُعَمَّر و کهنسال دیده شده است و شرح زندگانی، تصویر، شماره ی فرزندان و نوادگان و محل سکونت آنان درج گشته است.من در این باره قصد تتبع ندارم وگرنه نمونه های مستند بسیار می توان یاد کرد. در برخی از کتابهای و رساله هایی که در موضوع حضرت مهدی ـ ارواحنا فداه ـ نوشته اند، شماری از نمونه های یاد شده را ذکر کرده اند. در اینجا فقط یک نمونه، از کتاب «شیعه چه می گوید» می آورم. عالم مجاهد، حاج شیخ مهدی سراج انصاری در کتاب یاد شده چنین آورده است:لی چینک چینی، که گراور عکس او را بیشتر مجله ها و روزنامه های جهان و کشور چاپ و منتشر نمودند و همه نوشتند که این مرد ۲۵۲ سال عمر دارد... کسانی که «سالنامه ی پارس» را دارند (سال ۱۳۱۱، بخش دوم، صفحه ۱۰۰، چاپ تهران) می توانند عکس این مرد را ببینند و شرح حال او را بخوانند. [۸۷] .

چگونگی ارتباط میان پیری و مرگ

همواره چنین به نظر می آید که میان پیری و مرگ ارتباطی حتمی و قطعی وجود دارد ;به طوری که به محض رسیدن عمر به مراحل بالاـ باید صد در صد مرگ فرا برسد. این تصور به دلیل وضع جاری و عرف و عادت است. در زندگانیهای معتاد بشری چنین است که پیری (در حد متعارف از ۸۰ ـ ۹۰ سال تا ۱۲۰) همراه با مرگ است ;لیکن این وضع معتاد نمی تواند دلیل کلیّت آن باشد. میان «کلیّت» و «عمومیّت» فرق است. کلیّت آن است که حتی یک مورد استثنا نداشته باشد. و ما دیدیم که در گذشته و حال میان پیری متعارف و مرگ رابطه ای کلی نبوده است ;بلکه در مواردی استثنا پیش آمده است، پیری منجر به مرگ نگشته است ;بلکه انسان سالخورده ی کهن سالهای سال دیگر نیز زندگی کرده است. و این موارد متعدد هم بوده است. همچنین میان طول عمر

و پیری نیز رابطه ای چنـدان قطعی و کلی وجود ندارد ;رابطه ای که بی اسـتثنا باشد. در تحقیقات جدید نیز به این مسائل اشاره شده است ;چنانکه در یکی از منابع اطلاعاتی می خوانیم:لزومی نـدارد که پیر شـدن را در همه ی موارد یک «سیر طبیعی» تلقی کرد. به دنبال سالیان دراز تحقیقات ژرف و گسترده، انجمن انژیولوژی آلمان فدرال، گزارش امیدبخشـی بدین گونه منتشـر کرد، که اکنون می توان بـا اقـدام بهنگـام از پیر شـدن مغز جلوگیری کرد.نیز در همـان منبع آمـده است:دکـتر مورتون، اسـتاد روانپزشـکی دانشـگاه شیکـاگو، در یـک کنفرانس اعلام داشت که مرگ انسان مـدتها قبل از حادث شـدن آن، در بـدن انسان جایگزین می شود، اما این موضوع هیچگونه ارتباطی به سن اشخاص ندارد.در اینجا خوب است اشاره کنم به بحث عمیق و زیبای عالم و متفکر اسلامی شهید، آیت اللّه سیّد محمّـد بـاقر صـدر، درباره ی مسائل مربوط به مهـدی ـ ارواحنا فـداه ـ در رساله ی «بَحثٌ حَولَ المَهـدی».وی در این رسـاله از جمله مبـاحثی دربـاره ی طـول عمر مطرح می کنـد و این موضوع را از نظر منطقی ـ فلسـفی و از نظرِ علمی و از نظر عملی مورد گفتگو قرار می دهد و آشـکار می کند که امکان طول عمر علاوه بر نظرگاه فلسـفی، از نظرگاهِ علمی نیز قابل قبول است. وی در همین بحث اشاره می کند به دو نظریه ی «سببیّت»، و «اِقتِران»، و عدم رابطه ی ضروری میان پدیده ها ـ بنابر نظریات علم جدید ـ و امکـان هرگونه اسـتثنا و تخلف در قوانین علمی و اسـتقرائی.عالم و متفکر شـهید سپس در خلال همین بحثها به مسأله ای ژرف و لطیف نیز اشاره می کنـد، می گوید:نمی دانم، آیا این ـ بواقع ـ یک تصادف است که دو تن فقط دو تن در تاریخ انسان بپا خیزند و عالم بشـریت را از محتوای فاسد خود خالی کنند و سـپس آن را از نو بسازند؟ و این هر دو عمری دراز داشته باشند، بسیار درازتر از عمرهای متعارف! یکی نقش خود را در گذشـته ی تاریـخ ایفا کند، یعنی: نوح پیغمبر که قرآن کریم بصـراحت می فرماید که ۹۵۰ سال در میان قوم خود زیست. و پس از طوفان جهان بشریت را از نو بنا کرد. و دیگری نقش خود را در آینـده ی تاریـخ ایفا نماید، یعنی: مهـدی، که تا کنون بیش از ۱۰۰۰ سـال در میان قوم خود زیسـته است. و او نیز به هنگام ظهور خود جهان بشـریّت را از نو بنا خواهد کرد.ما که طبق فرموده ی قرآن کریم نوح را با ۱۰۰۰ سال عمر می پذیریم، چگونه مهدی را نپذیریم؟!

اسرار تغذیه

واقع این است که علـل مرگ و اسـرار پیری مرموزتر از آن است که بتوان دربـاره ی همه ی عوامـل و مقتضـیات و همه ی موارد و مصـداقهای آن اطلاـعی جزمی حاصل کرد. آنچه ما می دانیم برخی از علل ـ یا شـبه علل ـ مرگ است، همانگونه که علل حیات نیز هنوز ناشـناخته است.یکی از امور مهم در مقابله با پیری و مرگ تغذیه است. تغذیه دارای چگونگیها و انواعی است. استفاده از انوار خورشـید و کواکب ـ و بویژه اسـتفاده از انوار کواکب به طرق خـاص ـ در امر سـلامت جسم و توانـایی آن برای بقا تأثیرهایی عظیم دارد. بجز اشـعه ی خورشـید اشـعه ی دیگری نیز به مـا می رسـد. دانسـتن چگونگی اسـتفاده از انوار و اشـعه در کار اسـتوار ساختن نیروهای بـدنی و سالم نگاهداری آنها امری مهم و رازی عظیم است. مسأله ی دیگر مسأله ی ادویه و ترکیبات آنهاست ;چه گیاهی و چه حیوانی و چه کانی. در برخی از کانیها و کیفیت پروردن آنها فوایـدی مهم نهفته است. گاه ممکن است درازْ عمری مسـتند به رازهـا و چیزهـا و خوراکهـا و آبهـای موجود در طبیعت باشـد. البته اگر کسـی علم آن را داشـته باشـد.بشـر در گذشـته مسافتها را با زحمت و مشقت بسیار و در مدتهایی دراز می پیمود. امروز که توانسته است نیروهایی را در مخلوقات خدا و در عالم طبیعی بشناسد و به کار گیرد مسافتهای عظیم را در زمانی بسـیار انـدک با راحتی و آسایش طی می کند...اگر صد سال پیش می گفتند وسـیله ای توانـد بود که علاـوه بر حجم سـنگین خود ۵۰۰ ـ ۶۰۰ انسـان و بارهـا و وسائـل آنـان را حمل کنـد و با پرواز در هوا و سـیر از روی کوهها و هامونها و دریاها در مـدتی کوتاه از این سوی کره ی خاک به آن سوی کره ی خاک ببرد و هیـچ اتصالی به زمین نداشـته باشـد ;چه کسـی بسادگی بـاور می کرد؟ اگر صـد سـال پیش بلکه پنجـاه سـال پیش از رادیو، تلویزیون سـفر به ماه و دیگر کرات عکسبرداری از ته دریـا عکسبرداری از کرات گفتگو بـا انسانِ پیاده شـده در ماه از زمین، راهنماییِ خودرو و در ماه از زمین و امثال

این امور، سخن گفته می شد، مردمان چه عکس العملی نشان می دادند. و امروز این مسائل برای مردم عصر ما عادی است و شگفتی ای بر نمی انگیزد.ما باید از این اتفاقات و اکتشافات تجربه بیاموزیم و بر عرصه ی دید و درک خود بیفزاییم ;و وسعت نیروهای جهان و اسرار زمان را بپذیریم. انسان خردمند هیچگاه اسرار نامحدود جهان را محدود به آزمایشها و اطلاعات فعلی و وسایل کنونی نمی کند ;و خود را از شناخت وسیع جهان پهناور محروم نمی سازد. در مطلبی که سپس از استاد خود نقل می کنم، اشاره شده است به اهمیت «نور» در کار تغذیه و حفظ قوت و سلامت مزاج.وقتی همین مطلب را با یکی از پزشکان در میان گذاشتم ;او بر اهمیت این مطلب تأکید کرد. و با اظهار تعجب گفت: چگونه عالمی روحانی و دور از محیط آزمایشی به نور و اهمیّت آن در امر تغذیه و تأثیر آن در مزاج و بدن توجه کرده است ;و به این مطلب پی برده است؟آری! آن پزشک تعجب کرد. و چه بسیار مطالب و حقایق مسلم بود که آن عالم روحانیِ دور از محیطِ آزمایشگاه می دانست [۸۸] و صدها دانشمند تجربی و آزمایشگاهی از دانستن و پی بردن بـه آن حقایق و مطالب محروم بودند و محروم هستند. این محرومیت به دلیل همان محدوداندیشی و غروری است که در برخی پدید می آید و سبب می شود تا هر دری را بر روی خود ببندند و در چهارچوبه ی دانستنیهای بسیار محدود خویش محبوس گردند. البته باید یاد کرد که بسیاری از فرزانگانِ این علوم به محدودیت و نارساییهای علوم تجربی و آزمایشگاهی بصراحت اعتراف کرده اند. این محدودیت در خود این علوم نیز و کشفهایی که پیوسته مسائل تازه ای مطرح می سازد و داده های گذشته را مخدوش می کند و مجهولات دیگری در پی می آورد، بخوبی نمایان است.

بیان دیگری درباره امکان دراز عمری

برای امکانات درازْ عمری، بیان دیگری در خور تقریر است، که اینک از آموزگارِ بزرگِ معارف حَقّه، مُتَأَلِّهِ اخیرِ خراسان، حضرت شیخ مجتبی قزوینی خراسانی، نقل می کنیم: وی می گوید:مطابق قواعد فلسفه و حکمت، هر طبیعتی که در عالم موجود شود، و قابل زیاده و نقض باشد، به مقتضای اینکه طبیعت، کمال اقتضای خود را طالب است، باید فرد کامل از آن، موجود گردد. بر این قاعده، مسائل فلسفی چندی پیریزی شده، که از آنجمله است وجود فرد کامل در بشر، که از چنین فردی به «نبی» یا «حکیم» تعبیر می شود. مطابق این قانونِ مُبَرهَنِ فلسفی، مزاج و استعداد عمر و زندگی در بشر مراتبی دارد. و زندگیِ هزار سال یا دو هزار سال، یقیناً اقصی مراتب امکان زندگی نیست، بلکه بیش از اینها هم امکان دارد.قطع نظر از این قانون طول عمر بعضی خلاف طبیعت نیست ;زیرا واضح است که زندگانی هر فرد بستگی دارد به صحت قوای مزاجی او ;هر مقدار مزاج صحیح و قویتر باشد، مقتضی بقا بیشتر خواهد بود. و تولید مزاج قوی در انسان و صحت آن به واسطه ی موجوداتی از قبیل نور، آب، هوا، خاک، اغذیه، ادویه و غیر اینهاست ;و بقا و صلاح مزاج در هر آنی محتاج به بدَلِ ما یَتَحَلَّل و حفظ اعتدال است. پس چه مانعی دارد اگر کسی در قوای روحی و علمی چنان قوی باشد که به کیفیت تولید مزاج صحیح و قوی و حفظ آن و خصوصیات نافع و مضر مزاج و بدَلِ ما یَتَحَلَّل علم داشته باشد، که بتواند مزاج خود را به حد اعتدال نگاه دارد و به زندگانی خود بیشتر ادامه دهد. و امروز نیز بسیاری از دانشمندان برای حصول این مقصود در سعی و کوشش می باشند. [۸۹] .

دراز عمری و اقسام آن

برای تکمیل نسبی بحثهای پیشین باید یادآور شویم که درازْ عمری تنها یک گونه نیست. در اینجا برای بیشتر روشن شدنِ موضوع، به اقسامی از طول عمر اشاره می کنیم. تشخیص این اقسام و جدا ساختن هر یک از دیگری صورتهای ممکن را قابل توجه و قبول می سازد. اینک اقسامی از طول عمر:۱ ـ طول عمر محال.۲ ـ طول عمر ممکن.قسم دوم نیز دو قسم است:۱ ـ ممکن عادی.۲ ـ ممکن غیر عادی.قسم دوم نیز دو قسم است:۱ ـ غیر عادی فعلیت نیافته.۲ ـ غیر عادی فعلیت یافته.قسم دوم نیز دو قسم است:۱ ـ فعلیت یافته

در گذشته.۲ ـ فعلیت یافته در حال.اینک توضیحی درباره ی این اقسام.۱ ـ طول عمر محال: مانند طول عمر در مورد کسی که علم به طرق مختلف حفظ مزاج نداشته باشد و اراده ی الاهی نیز به آن تعلّق نگرفته باشد.۲ ـ طول عمر ممکن عادی: مانند طول عمر از ۸۰ سال تا ۱۲۰ سال.۳ ـ طول عمر ممکن غیر عادی فعلیت نیافته: مانند عمر ۵۰۰ سال و ۱۰۰۰ سال در مورد اغلب افراد بشر.۴ ـ طول عمر ممکن غیر عادی فعلیت یافته در گذشته: مانند عمرهای مُعَمَّرین، چه پیامبران و چه دیگران.۵ ـ طول عمر ممکن غیر عادی فعلیت یافته در حال: مانند عمر حضرت حجّت بن الحسن العسکری ـ ارواحنا فداه ـ پس طول عمر دارای یک قسم و دارای یک حکم نیست. برخی از اقسام طول عمر عقلاً محال نیست یعنی عقل آن را محال نمی بیند ؛نهایت از نظر عرف و احوال عادی محال به نظر می آید ؛چون در مورد همه ی افراد بشر یا جمع بسیاری اتفاق نیفتاده است. اینگونه طول عمر با اینکه بر حسب عرف و عادت و نگرش محدود و سطحی بعید و چه بسا محال به نظر آید ؛بر حسب موازین عقلی و قوانین امکانی هرگز محال نیست.سنجش با کدام میزان؟آنچه اکنون در میان مردم وجود دارد، قسم دوم است: طول عمر ممکن عادی. و معلوم است که این قسم نمی تواند معیار حکم همه ی اقسام باشد ؛زیرا فرد مقیّد از طبیعت و کلی نمی تواند میزان سنجش همه ی افراد آن طبیعت و کلی باشد ـ چنانکه در علم منطق توضیح شده است ـ بنابراین اگر بخواهیم در این باره به شناختی درست برسیم، باید نخست معیار اندازه گیری را پیدا کنیم ؛همچنین اقسام مورد نظر را از هم جدا سازیم، تا حکم هر کدام را جداگانه تشخیص دهیم. ما نمی توانیم یک میزان کلی پیدا کنیم و آن را در همه جا قابل انطباق بدانیم. چنین کاری هم از نظر عقل صحیح نیست، هم از نظر علم و هم از نظر تجربه ی تاریخی. آیا به حکم عقل این کلیّت را ثابت می کنیم؟ از تحقیق نیز که حکم کلی استنباط نمی شود؟ آیا به واقعیت خارجی و آنچه اتفاق افتاده است، استناد می کنیم؟ واقع که دهها مُعَمَّر را به ما معرفی می کند، که همه و همه نقض اندازه و معیاری است که متعارف است.اشکال کار این است که منکران طول عمر آن را نسبت به خود و حدود خود می سنجند. باید این امر را نسبت به تاریخ بشر سنجید و نمونه هایش را در امتداد جاری تاریخ جست.

نوادر طبیعت، اسرار مجهول

پیشتر اشاره کردیم که طبیعت دارای نوادر است. جهان چه در مقیاس وجود انسان چه در مقیاس این سیاره و این منظومه و چه در مقیاس کهکشانها و کرات و منظومه های پهناور و بی نهایتِ دیگر، همه و همه حاکی از شگفتیها و قدرتهاست و شامل نمونه هایی است نادرُ الوقوع.چگونه ممکن است انسانِ با خرد جز آنچه با دانش محدود و بینش مسدود درک و کشف شده است (و همواره با صدها مجهول توأم است) چیزی دیگر را نپذیرد؟ یا دست کم احتمال وقوع ندهد؟ آیا بشر امروز همه ی اسرار زیست انسانی را و انواع حیات و عمر را و همه ی علل بقای سلامت و دراز زیستن، یا عوامل انحلال جسم و مرگ را کشف کرده است؟ آیا دیگر در علوم مجهولی باقی نمانده است؟ چنین ادعاهایی خنده آور است.گفتیم که دانشمندان علوم تجربی نیز اینگونه ادعاهایی ندارند. آنان خود فریاد می زنند که واحدهایی که بشر ـ به عنوان معیار ـ شناخته است، در برابر حجم واقعیت بسیار کوچک است. یک معلوم غرق در هزاران مجهول است. و با هجوم اینهمه اسرار مجهول و علامت سؤال گویی هنوز انسان به علمی نرسیده است، و چیزی نمی داند. آری!(وَما أُوتیتُم مِنَ العِلمِ إلاّ قَلیلا). [۹۰] .شما از دانش بهره ای اندک دارید.از کهکشانها و بیکرانها بگذریم و به جهان طبیعت بنگریم. همین جهان و همین منظومه، با همه ی اکتشافها و تحقیقهایی که درباره ی آنها شده است، باز اسراری را اندک اندک مکشوف می دارد که بشر تا کنون آنها را نمی دانسته است. این داده های تازه ی علم و تجربه و شناخت ما را به این نتیجه می رساند که با «زادن در بهاران و مرگ در دی» نمی توان به زوایای اسرارآمیز و گوشه های بیکران «این باغ» پی برد و بر همه ی قوانین حاکم بر آن تسلط یافت:آدمی داند که خانه حادِث است عنکبوتی نی، که در وی، عابِث استپّشه کَی داند که این باغ از کِیَ است کو بهاران زاد و مرگش در دی استکرم کاندر چوب زاید، سست حال کی بداند چوب را، وقت نهالمجهولات علمچه

بسیار اتفاق افتاده است و اتفاق می افتد، که کشفِ تازه ای در علوم تجربی گوناگون، قوانین و فورمولها و نظریّه هایی را که درست می دانستند، بر هم می زند [۹۱] و مطالبی که کسی را زهره ی مخالفت با آنها نبود، بر باد هوا می دهد. و این کار باید پیوسته اتفاق بیفتد وگرنه علم، علم نیست. دانشمندان ژرف بین بخوبی دانسته اند که محدود انگاریِ حقایق و دانشزدگیِ بیرون از اندازه، علم را به جهل مبدل می سازد. و اینجاست که می گویند:فیزیکدان فیلسوف، باید در ورای فیزیک، به حد فاصل جهان مادی و روحی، ناظر باشد. [۹۲] .و در مقام تدبّر در عظمت عالم و ژرف نگری در هزاران قانون و راز است که خردپیشگان این قوم ـ یعنی اصحاب علوم آزمایشی ـ با شهامت و صراحت می گویند:تحقیقات علمی منجر به معرفت بر ماهیت باطنی اشیاء نمی شود. در هر موقع که خواص یک جسم را به زبان کمّیاتِ فیزیکی بیان می کنیم، ما فقط عکس العمل وسایل مختلف اندازه گیری را در برابر وجود جسم مزبور عرضه می داریم ولا ـغیر. [۹۳] .همچنین می گویند:باید در نظر داشت که فیزیک و فلسفه، حداکثر بیش از چند هزار سال از عمرشان نمی گذرد، ولی شاید هزاران میلیون سال دیگر در پیش داشته باشند. این دو رشته دارند تازه به راه می افتند. و ما هنوز به قول «نیوتن»، چون کودکانی هستیم که در ساحل دریای پهناوری به ریگبازی مشغولند، و حال آنکه اقیانوس عظیم حقیقت، با امواج کوه پیکرش، در برابرمان همچنان نامکشوف مانده و در عین نزدیکی از دسترس ما خارج است». [۹۴] .همچنین می گویند:فیزیک در قرن نوزدهم معتقد بود که همه ی مسائل حیات را حتی شعر را می تواند توجیه کند. و امروز فیزیک معتقد است که حتّی مادّه را هرگز نخواهد توانست، شناخت. [۹۵] .آری، درست گفت قرآن کریم:(... وَما أُوتیتُم مِنَ العِلمِ إلاّ قلیلا).

ژرف بینی فرزانگان

اشاره

دانشمندانِ بزرگ و فرزانگانِ ژرف اندیش به هیچ روی دستخوش غرورهای کاذب نگشته اند. آنان با اسرار طبیعت، و نوادر وجود و قوانین مجهول عالم ژرف بینانه و با بصیرت برخورد کرده اند. و از «ممکن نیست» و «نمی شود» گفتنهای بچگانه احتراز جسته اند. همچنین حد علم و آزمایش را نگاه داشته اند و احتمالات و امکانات هستی را در مد نظر قرار داده اند.سخن ابن سینا در این باره معروف است. [۹۶] گفته ی ملای رومی را نیز دیدیم. نظر نیوتن و برخی دیگر از دانشمندان جدید را نگریستیم. نیوتن نویسنده ی کتاب «فلسفه ی طبیعی اصول ریاضیات» و کاشف «قانون جاذبه ی عمومی»، و از بنیانگذاران ریاضیات عالیه در قرن جدید [۹۷] ، دانشمند آزمایشگر را به کودکی تشبیه می کند، که بر ساحل اقیانوسی نشسته است و سرگرم بازی است، و گاه دانه ای شن، یا سنگی براق، نظر او را جلب می کند، اما دریای مجهول معرفت، همچنان در برابر او امتداد دارد...پس از این نیز نظریه ی دو اندیشمند بزرگ بشریت ابو ریحان بیرونی و خواجه نصیر طوسی را خواهیم دید.فرزانگان در هر باره با نهایت دقت و احتیاط اظهار نظر کرده اند. ای کاش! برخی از مدعیان و بتبعِ آنان برخی از جوانان به خود می آمدند و همه چیز را اعتقادات و اخلاق را و دیگر اصولِ خویش را فدای این «علم ناقص» و گاه «علم غلط» [۹۸] نمی کردند. حدِّ اطلاعات روز را نگاه می داشتند، و کاسه ی از آش داغتر نمی شدند. البته آنان که این علوم را «می دانند» آنگونه اند که خود گفتند، و یاد شد. لیکن برخی از آنان که این علوم را «می خوانند» اینگونه اند. کسانی چند کتاب در این باره ها از نظر عبور می دهند ـ و گاه در همین حد هم نیست ـ و سپس درباره ی همه چیز و همه ی عالم و آدم از ازل تا ابد و از کران تا بیکران فتوی می دهند و اظهار نظر می فرمایند! همین مدعیان باعث می شوند تا گروهی جوانان بی اطلاع از موازینِ شناختی و اصول مطالعات علمی تحت تأثیر قرار گیرند و چه بسا فریب خورند و «غیر علم» را به جای «علم» و «علم ناقص توأم با مجهولات» را به جای «علم کامل خالص» بپذیرند. و بدینگونه مطالب و دریافتهای خویش را علم و علمی بدانند و علم و علمی بخوانند ؛تا بدانجا که تصور کنند هیچ چیز جز انچه آنان دانسته اند، درست نیست و

اصلاً علمی جز آنچه آنان در کتابها مرور کرده اند، نیست!! علمزدگی خود نوعی جهل است. و این حالت که بدان اشارت رفت هزار مرتبه از علمزدگی نیز منحط تر است.

نظر ابوریحان بیرونی

پس از بحثهای گذشته که دیدیم طول عمر و مقدار واقعیِ زندگی انسان را نمی توان در اندازه های معین برای همه ی موردها و مصداقها منحصر کرد، خوب است که سخن یکی از بزرگترین دانشمندان تاریخ علم را نقل کنیم. دانای بزرگ ابو ریحان بیرونی را بیانی است که یادآوری آن بس سودمند است. او می گوید:برخی از نادانان حَشْوِیَّه و دَهریان سبکسر طول عمری را که درباره ی مردمان گذشته گفته می شود... انکار کرده اند. همچنین این امر را که گذشتگان دارای پیکرهایی عظیم بوده اند، نادرست پنداشته اند. و به قیاس مردمی که در عصر خود می بینند، طول عمر و بزرگی جُثّه ی برخی از پیشینیان را بیرون از دایره ی امکان و داخل در ممتنِعات دانسته اند... اینان سخن منجمان را نفهمیده اند، و بر خلاف مبانی صحیح تأثیر نجوم در عالم طبیعت، استدلال کرده اند.بیرونی، آنگاه به تشریح مبانی صحیح این مقوله می پردازد و عمر نهصد و شصت ساله و هزار ساله را ممکن می شمارد. بعد، این نظر علمی را مطرح می کند که اتفاقات و حوادثِ عالم چندین گونه است. و به صرف اینکه ما گونه ای از آنها را می شناسیم گونه های دیگر را نمی توانیم منکر گشت. سپس به ذکر انواع اموری می پردازد که در انسان و جانوران و گیاهان روی داده است و روی می دهد و غیر عادی است. آنگاه پس از بحثهای چند، می گوید:بنابراین دلیلی که دهریان از گفته ی منجمان آوردند، درست نیست ؛زیرا ـ چنانکه گفتیم ـ دانشمندان نجوم طول عمر را ممتنع نمی دانند بلکه مطابق اقوال و آراء آنان، که نقل شد، آن را امری ثابت شده می شناسد. اگر کار انکار به این سخافت باشد که اشخاص هر چه در غیر زمان آنان یا شهر آنان اتفاق افتاده باشد، منکر شوند ـ با آنکه عقل آن را محال نداند ـ و اگر بنا شد که هر چه در پیش چشم مردم اتفاق نیفتد، قابل قبول نباشد، باید خلقها حوادث بزرگ را باور نکنند ؛زیرا حوادث بزرگ هر دم و هر ساعت اتفاق نمی افتد. و در صورتی که در قرنی اتفاق افتاد به آیندگان و مردم پس از آن قرن و پس از آن زمان جز از راه خبر متواتر و نقل تاریخ نخواهد رسید. پس نمی توان همه ی آنچه را که ما ندیدیم و از راه گوش بدان می رسیم، منکر شد ؛که این سوفسطاییگریِ محض است و انکار حقایق است. چنین مردمی لازم است که شهرها و مردمی را که خود ندیده اند، نیز باور نکنند...ابوریحان بیرونی، پس از این مباحث به این سخن که بشر دارای چند بلوغ است و عمر انسان چند برابر سن بلوغ است، می پردازد و این مقیاس را برای تعیین قطعی طول عمر یاوه می داند. می گوید:مقاله ای دیدم از ابو عبداللّه حسین بن ابراهیم طبری ناتلی که در آن مقاله مقدار عمر طبیعی را معین کرده بود و منتهای عمر را صد و چهل سال خورشیدی گرفته و گفته بود: «بیشتر از این امکان ندارد» با آنکه کسی که بطور مطلق می گوید: «امکان ندارد» باید دلیل بیاورد تا انسان اطمینان یابد. ناتلی برای این سخن دلیلی نیاورده است، جز اینکه گفته است: «آدمی را سه کمال است: یکی آنکه به حدی رسد که بتواند تولید مثل کند. و این در چهارده سالگی است. دوم آنکه نفس ناطقه (و متفکر) او تام و کامل شود و عقلش از قوه به فعل آید. و این در آغاز چهل و دو سالگی است. سوم آنکه بتواند خود را ـ در حالت انفراد ـ و خانواده را ـ در حالت تأهل ـ و توده را ـ در حالت فرمانروایی ـ اداره و رهبری کند و شایسته ی چنین امری باشد. و دوران رسیدن به این سه کمال ۱۴۰ سال است». دانسته نشد که وی این اعداد را به چه نسبتی استخراج کرده است با آنکه نه در خود آنها و نه در تفاضل آنها تناسبی وجود ندارد.در این صورت اگر ما کمال انسان را دارای سه مرحله بدانیم و برای هر کدام ـ مانند ناتلی ـ عددی قائل شویم و آخر کار ـ اگر از ما دلیل بطلبند نترسیم و ـ بگوییم مدت رسیدن به این کمالات صد سال است یا هزار سال و امثال آن میان ما و ناتلی [در بی دلیل سخن گفتن] تفاوتی نخواهد ماند. ما در روزگار خود می بینیم که انسانهایی در غیر آن سالها و اوقاتی که او گفت به آن مراحل و کمالات می رسند... [۹۹] .از سخنان این حکیم بزرگ می توان بهره ی بسیار برد و نکته هایی ژرف آموخت.

من در اینجا به یکی از آنها اشاره می کنم. و آن این است که حوادث عالم از نظر وقوع عینی و منطق تسلسلِ مناسبِ هر شیء در طبیعت دارای انواع و اقسامِ گوناگون است. مثلاً برخی حوادث چنان است که لحظه به لحظه اتفاق می افتد، برخی ساعت به ساعت، برخی روز به روز، برخی ماه به ماه، برخی سال به سال، برخی قرن به قرن، و برخی هزار سال به هزار سال، یا دیرتر. پس چنانکه ملاحظه می کنیم، ممکن است حوادثی با فاصله ی چندین قرن یکبار اتفاق بیفتد. از اینجا پی می بریم که ممکن است حوادثی در عالم رخ دهد که وقوع آن در «اَدْوار» باشد و حوادثی که در «اَکْوار» وقوع یابد و چه بسا در عالم یکبار اتفاق افتد... جای تفصیل این مسأله در علوم مربوط به آن است. فقط باید دانست که این خود، نوعی محدودیت فکری است که ما نتوانیم بفهمیم که ممکن است جهان صدها گونه پدیده و رویداد دیگر داشته باشد، که حتی دست تجربه ی نسلهای بسیار نیز بدانها نرسیده است.

نظر خواجه نصیر الدین طوسی

خواجه نصیر الدین طوسی ـ عقل بزرگ ـ نیز درازْ عمری را قابل تحقّق شمرده است و انکار آن را «جهلِ محض» خوانده است. و این به دلیل وسعت دید علمی اوست. عین سخن او را نقل می کنیم، تا معلوم شود که مغزهای غول آسای تاریخ علوم و مراجع بزرگ عقلیات و ریاضیات عالیه و اندیشه های پر هیمنه ی بشریت چگونه با واقعیات پهناور جهان برخورد می کنند. او چنین می گوید:فایده: حرمان خلق از امام، و علت غیبت او، چون معلوم است که از جهت خدای سُبحانَه نباشد، و از جهت امام نبود، پس لابد از جهت رعیت بود. و تا آن علت زایل نشود، ظاهر نگردد ;چه بعد از اِزاحتِ علّت و کشفِ حقیقت حجّتْ خدای را باشد بر خلق نه خلق را بر وی. و استبعاد از درازی عمر حضرت مهدی ـ ارواحنا فداه ـ نمودن چون امکانش معلوم است و از غیر او مُتَّفِق [۱۰۰] ، جهلِ محض بود. [۱۰۱] .

در قلمرو قدرت الهی

تا اینجا مسیر طبیعی بحث را درباره ی طول عمر دنبال کردیم. و دیدیم که درازْ عمری به هیچ دلیل و ضابطه ای محال نیست ;بلکه از نظر عقلی و دید وسیع علمی و امکان وقوعی چندان نیز نباید بعید شمرده شود. اکنون از نظر قدرت الاهی بدان نظر می افکنیم. پیداست که از این نظر هیچ امری ناممکن نیست. همه ی مردمانی که معتقد به خدا و مبدئی برای عالم هستند، از هر مذهب و ملت به قدرت مطلقه ی خدا قائلند. و می دانند که همه چیز در یدِ قدرت الاهی است، از جمله مقدار عمر انسان. اجلها و عمرها، همه در دست خدا و به اراده ی خداست. از عمر یکروزه، عمر یکماهه، عمر یکساله، تا عمرهای بسیار طولانی... همه و همه، در برابر قدرت خداوند، یکسان است. برای خدا، کوچک و بزرگ، سخت و آسان، کم و بسیار، همه یکی است. در قدرت خدا، عجز و ناتوانی تصور ندارد.بنابراین خداوند همانگونه که به کسی ۷۰ سال عمر می دهد و او را در این مدت زنده نگاه می دارد و حفظ می کند، می تواند ۱۷۰ سال عمر دهد و زنده نگاه دارد، و می تواند ۱۷۰۰ سال عمر دهد، و زنده نگاه دارد، و اجل او را نرساند. اینها و کمتر از اینها و بیشتر از اینها در برابر قدرت مطلقه ی الاهی با هم مساوی است.خداوند بر همه چیز تواناست (إنّ اللّه علی کل شیء قدیر). «تمام آثار و نتایج نجومی و ارضی و مادی، با یک اراده ی خداوند تولید می شود».البته حکمت کل عالم بر این قرار گرفته است که انسان دارای عمری محدود باشد ;زیرا این جهان سرای عبور است و تالار بزرگ امتحان. اینجا جای امتحان شدن است و رفتن به مرکز رسیدگی به کارنامه ها و نمره ها و اعلام نتایج...بنابراین مدت و فرصت محدود است و عمرها کوتاه، لیکن استثنا نیز هست. گاه همان حکمت کلی عالم در مواردی اقتضا می کند که به کسی ـ یا کسانی ـ عمری درازتر داده شود، مانند عمر حضرت نوح ـ علیه السلام ـ در پیشینیان و عمر حضرت مهدی ـ ارواحنا فداه ـ در آخر الزّمان. و هر چه اراده ی الاهی به آن تعلّق گرفت، شدنی است.غیبت امام دوازدهم و طولانی شدن این غیبت و امتداد یافتن حیات امام تا به هنگام ظهور و بعد از ظهور... اینها همه ـ

طبق روایات مُسلّم ـ حقیقت است و مورد اراده ی ازلیِ الاهی است و واقع است و واقعیّت.طبق حکمتِ الاهی امام دوازدهم مهدی موعود ـ ارواحنا فداه ـ باید از انظار غایب شود و سالهای سال زنده بماند و رازدارِ جهان و بقای جهان باشد و پس از گذراندن غیبتی طولانی ظاهر گردد و جهان آکنده از ستم و بیداد را آکنده از عدالت و داد بسازد.

پاورقی

[۱] سوره ی یس، آیه ی ۹.

[۲] «ابن ابی کبشه» مردی از «خزاعه» بود که در مورد بت پرستی با قریش مخالفت کرد و نپرستید و به همین جهت هنگامی که پیامبر ـ صلّی اللّه علیه وآله وسلّم ـ مردم را به توحید فرا خواند و بتها را مردود اعلان کرد، آن حضرت را به مرد یاد شده که از اجداد مادری پیامبر ـ صلّی اللّه علیه وآله وسلّم ـ نیز بود، تشبیه کردند.

[۳] مجمع البیان، ج ۸، ص ۴۱۶، ذیل آیه.

[۴] سوره ی یس، آیه ی ۸ و ۹ ;جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۲، ص ۹۹.

[۵] مجمع البیان، ج ۶، ص ۴۱۸.

[۶] سوره ی اسراء، آیه ی ۴۵.

[۷] سوره ی طه، آیه ی ۹۶.

[۸] سوره ی طه، آیه ی ۸۸.

[۹] سوره ی طه، آیه ی ۹۵ و ۹۶.

[۱۰] کمال الدین: ۳۲۷ ;بحارالانوار: ۵۱ / ۲۱۷.

[۱۱] کمال الدین: ۱۵۲ ;بحارالانوار: ۵۱ / ۲۱۶.

[۱۲] کمال الدین: ۱۳۶، بحارالانوار، ۵۱ / ۲۱۵.

[۱۳] کفایهٔ الاثر: ۱۵.

[۱۴] کمال الدین، ۱ / ۷۷.

[۱۵] بحارالانوار، ۵۲ / ۹۱.

[۱۶] کافی، ج ۱، ص ۳۳۶، بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۱۵۰، معجم احادیث الامام مهدی ـ علیه السلام ـ ج ۴، ص ۱۳۸.

[۱۷] سوره ی عنکبوت، آیه ی ۳ ـ ۵.

[۱۸] سوره ی بقره، آیه ی ۱۵۵.

[۱۹] غیبت نعمانی، ص ۱۳۲ ;اعلام الوری، ص ۴۲۷ ;الزام الناصب، ص ۱۸، ۱۷۵ و ۱۸۵ ;ارشاد مفید، ص ۳۴۰ ;منتخب الاثر، ص ۴۴۰، ینابیع المودّهٔ، ج ۳، ص ۷۶ ;المهدی، ص ۱۹۷ ;بشارهٔ الاسلام، ص ۱۷۶ ;الامام المهدی، ص ۳۳.

[۲۰] اکمال الدین، بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۲۲۴.

[۲۱] کشف الغمهٔ، ج ۳، ص ۳۱۱ ;بحار، ج ۵۱، ص ۱۱۰ ;اعلام الوری، ص ۴۰۱ ;بشارهٔ الاسلام، ص ۵۳ ;منتخب الاثر، ص ۲۲۹; الامام المهدی، ص ۷۹ و ۱۲۵ ;الزام الناصب، ص ۶۹.

[۲۲] غیبت نعمانی ;۳۲۰.

[۲۳] کمال الدین، ۲ / ۴۴۸.

[۲۴] اصول کافی، ج ۱، ص ۳۴۳ ;بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۹۰.

[۲۵] اعلام الوری، ص ۴۰۰، الامام المهدی، ص ۸۰، بشارهٔ الاسلام، ص ۵۲ از امام جواد ـ علیه السلام ; ـ منتخب الاثر، ص ۲۵۱، از امام محمّد باقر ـ علیه السلام ـ

[۲۶] سوره ی مائده، آیه ی ۱۰۱.

[۲۷] بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۹۲ و ج ۵۳، ص ۱۸۱ ;کمال الدین: ۴۸۳ ;غیبت طوسی: ۲۹۰.

[۲۸] کمال الدین: ۶۴۱.

[۲۹] سوره ی انفال، آیه ی ۴۲.

[۳۰] کافی: ۸ / ۱۷۳.

[۳۱] سوره ی یوسف: آیه ی ۱۱۰.

[۳۲] غیبت طوسی: ۱۰۸.

[۳۳] احتجاج طبرسی: ۲ / ۴۹۸.

[۳۴] غیبت نعمانی، باب دهم، ص ۱۴۱.

[۳۵] کمال الدین، ۲ / ۴۸۱ ;بحارالانوار، ۵۲ / ۹۱.

[۳۶] بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۱۵۲ و ۲۷۷.

[۳۷] احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۴۹۷.

[۳۸] بنا بر اصطلاح آنان.

[۳۹] کمال الدین: ۲۰۳.

[۴۰] این کلمات (بر اساس حقایق علم حروف، بویژه آنچه از ائمه ی طاهرین رسیده است) ناگزیر باید اسمائی باشد (و حاکی از ذواتی که آنان نیز به اعتباری اسماء اللّه اند)، تا بتواند منشأ افاضه و وجه سَرَیانِ فیض قرار گیرد. این است که در روایات ـ از طریق اهل سنّت و شیعه ـ رسیده است، که آن کلماتی که آدم صفی فرا گرفت و تلقی کرد، و آنها را واسطه ی فیض ربوبی قرار داد، نامهای مبارک پنج تن بود.

[۴۱] سوره ی بقره (۲)، آیه ی ۳۷.

[۴۲] سوره ی آل عمران (۳)، آیه ی ۱۶۴.

[۴۳] این مطلب، در نوشته ای دیگر، اینگونه بیان شده است: «همانطور که فیوضات تکوینی واسطه می خواهد، فیوضات تشریعی هم واسطه می خواهد. بشر خودبخود نمی تواند خدا را بشناسد، باید واسطه ای باشد که مقرّب تر و شایسته تر و نزدیک به نور الاهی باشد، و وجه ربّ باشد. صفات «خدا» هم شناخته نمی شود مگر مظاهری داشته باشد. و ائمّه ـ علیهم السلام ـ مظاهر صفات الاهی اند».

[۴۴] «إنّ مجرّد العقل غیر کاف فی الهدایهٔ إلی الصراط المستقیم».

[۴۵] بر فرض بپذیریم که عقل می تواند مطالبی را درک کند، و آداب و سلوکی برای زندگی تعیین نماید، و آنچه او درک می کند بی نقص است و رساننده ی به سعادت، بر فرض که چنین چیزی را ـ در کار عظیم هدایت و سعادت فرد و اجتماع ـ بپذیریم، می دانیم که این امکان برای همه ی عقول و همه ی افراد نیست، بلکه شمار اندکی از بزرگان و متفکرین ممکن است چنین استعدادی داشته باشند (آنهم نه در همه ی امور و مسائل و جوانب)، پس باز باید آنان برای توده های بشری سرمشق قرار گیرند، و دستور دهند، و راهنما تهیه کنند، و کتاب بنویسند، و قانون بگذرانند. در این صورت، پیروی از کتاب آسمانی و نبی مرسل، اولی است، یا پیروی از تعدادی فیلسوف و متفکّر و قانونگذار بشری، که با همه ی کمالاتی که دارند، دارای هزار گونه نقصند و نارساییِ

تشخیصی و عدم شناخت، و گرفتار تفکرات متناقضند و امیال گوناگون و جهت گیریهای پراکنده؟.

[۴۶] کافی: ۱/۱۴۵.

[۴۷] یا: مُستفیضهای مُفیض (فیض گیران فیض بخش)، و مُفیضهای مُستفیض (فیض بخشان فیضگیر).

[۴۸] اگر بخوهیم، با اصطلاحات اهل عرفان سخن بگوییم، می توانیم گفت: «سِرّ ولیِّ مطلق»، واسطه ی «فیض اقدس» است، و «قلب او»، واسطه ی «فیض مقدّس». چنانکه در معرفتی دیگر، می گوییم: «قالب او»، مربّی «صُوَرِ نوعیّه» است. این بنده، به این حقایق شناختی، در معرفت آثار ولایت، در منظومه ای به عربی، اشاراتی آورده ام، اینک به سه بیت از آن منظومه: قالِبُهُ مُصَوِّرُ الأنواعِ وَقَلْبُهُ واسِطَةُ الإبْداعِ قالِبُهُ مُفیضُ أنواعِ الصُّوَر وَقَلْبُهُ سِرُّ نِفاذاتِ القَدَر لَوْلاهُ ما مَعنی نُزولِ الأمرِ فی کُلِّ عام فی لَیالیِ القَدرِ.

[۴۹] سوره ی اِسراء (۱۷)، آیه ی ۱۱۱.

[۵۰] یعنی که او، بدون وجود حجّت، نمی توانست وجود داشته باشد. و این امر، مربوط به تقدیر الاهی و تنظیم ازلی است، که اینچنین است. خداوند خود اینچنین قرار داده و اینچنین خواسته است.

[۵۱] اصول کافی، کتاب الحجّة، باب «انّ الارض لا تخلو من حجّة»، حدیث ۱ ـ ۱۳.

[۵۲] نقض، مقدمه، ص ۶، چاپ محدث ارموی.

[۵۳] بیان الفرقان، ج ۵ ؛کفایة الموحدین، ج ۳.

[۵۴] نهج البلاغه، ص ۱۱۵۸.

[۵۵] کمال الدین، ج ۱، ص ۲۵۳ ؛بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۹۲.

[۵۶] کمال الدین، ج ۱، ص ۲۰۷ ؛بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۹۲.

[۵۷] الامامة، احمد محمود صبحی، ص ۴۱۳ ؛رجوع شود به: معجم احادیث الامام المهدی ـ علیه السلام ـ ج ۳، ص ۳۶۷.

[۵۸] اکمال الدین، ج ۲، ص ۴۸۵ ؛غیبت شیخ طوسی، ص ۱۷۷ ؛بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۹۲.

[۵۹] Methuselah.

[۶۰] به نقل برناردشا، در کتاب «Back to Methuselah» رجوع شود به کتاب «پانزده گفتار» ـ نگارش استاد مجتبی مینوی.

[۶۱] طول عمر که در قرنهای اخیر مورد قبول برخی نبوده و چون رؤیا تلقی شده است، اکنون ـ از نظر علم اصطلاحیِ خود آقایان نیز ـ تا حدّی تحقّق یافته و به واقع نزدیک شده است. مطلبی که در زیر نقل می شود، در خور تأمّل و دقّت بسیار است: «کیمیای نوین، که در نتیجه ی تحقیقات مربوط به اتم شکنی پیدایش یافت، با تحقیقاتی که در باب انرژی اتمی به عمل آمد، از ۱۹۴۰ به بعد، به صورت علمی پر دامنه در آمد. این علم کیمیای جدید پا را فراتر نهاد ؛دانشمندان عناصر جدیدی ساختند، و رؤیای تبدل عناصر تحقّق یافت. رؤیای دیگر، یعنی افزودن طول حیات، نیز با کشف داروها، ویتامینها، هورمونها و آنتی بیوتیکها تا حدّی تحقّق یافته است» ـ دایرة المعارف فارسی، ج ۱، ص ۶۰۹.

[۶۲] Hormone.

[۶۳] شیخ فلاسفه ی اشراق، این موضوع را، به صورتی زیبا بیان کرده است: «و علماء چون حکم کنند بر امکان چیزی مر چیزی را، یا به وجوب، یا به امتناع، اعتبار کنند به لزوم آن چیز مر ماهیت را، و اعتماد بر استقراء نکنند. و استقراء آن باشد که گویند بیشتر را چنانکه دیدم پس باید که چنین باشد. و این ضعیف است، زیرا که حکم آنچه ندیده باشند، بر خلاف آن باشد که دیده اند. چنانکه کسی حکم کند که هر جانوری که در آتش درنگ کند بسوزد، زیرا که من بیشتر جانوران را چنان دیدم چون اسب... و این درست نیست، که از جانورانی که این کس ندیده است سمندر است. و او را آتش نمی سوزاند». الواح عمادی، «مجموعه ی مصنّفات شیخ اشراق»، ج ۳، مقدمه، ص ۱۱۳.

[۶۴] حتی درباره ی وضع حاضر نیز بسیاری از اطلاعات از راه نقل به دست می آید. اکثریت غالب بشر امروز آنچه را درباره ی دیگر کشورها و مردمان و اشیای جهان و وضع و احوال دیگران می دانند، از راه نقل می دانند ؛نه اینکه خود دیده باشند.

[۶۵] حتی کتابهایی ویژه ی احوال آنان نوشته اند، که ذکر برخی از آن کتابها خواهد آمد.

[۶۶] این کلمه در «قرآن کریم» نیز به کار رفته است: سوره ی فاطر (۳۵)، آیه ی ۱۱.

[۶۷] درگذشته ی ۲۷۶ هجری قمری.

[۶۸] درگذشته ی ۲۷۹ هجری قمری.

[۶۹] درگذشته ی ۳۱۰ هجری قمری.

[۷۰] درگذشته ی ۳۳۳ (یا: ۳۴۵) هجری قمری.

[۷۱] درگذشته ی بین ۳۵۰ ـ ۳۶۰ هجری قمری.

[۷۲] درگذشته ی ۳۸۱ هجری قمری.

[۷۳] درگذشته ی ۴۶۰ هجری قمری.

[۷۴] درگذشته ی ۵۹۷ هجری قمری.

[۷۵] درگذشته ی ۶۳۰ هجری قمری.

[۷۶] درگذشته ی ۷۳۲ هجری قمری.

[۷۷] مؤلف پر کار پر اثر، درگذشته ی ۲۰۴.

[۷۸] «تأسیس الشیعهٔ لعلوم الاسلام»، تألیف علامه سیّد حسن صدر کاظمینی، ص ۲۳۸.

[۷۹] درگذشته ی ۲۵۰.

[۸۰] چاپ دار احیاء الکتب العربیهٔ، قاهره (۱۹۶۱)، به تحقیق عبد المُنعم عامر.

[۸۱] درگذشته ی ۱۱۱۱ هجری قمری.

[۸۲] درگذشته ی ۱۳۲۰.

[۸۳] درگذشته ی ۱۳۷۱ هجری قمری.

[۸۴] چاپ نجف (۱۳۸۵).

[۸۵] صفحات ۱۶۱ ـ ۲۱۴.

[۸۶] در اینجا اشاره می کنیم که در تواریخ و اطلاعات مربوط به «ایران باستان» نیز، از معمّرین و دراز عمرانی چند یاد شده است، که با صرف نظر کردن از تفاصیل می توان، بطور اجمال، وجود مصادیقی از این پدیده را ـ در قوم ایرانی نیز ـ تحقّق یافته دانست.

[۸۷] شیعه چه می گوید، ص ۳۴۳، چاپ سوم.

[۸۸] و همانند او نیز می دانستند. و اکنون نیز اگر باشند می دانند.

[۸۹] بیان الفرقان، ج ۵، ص ۱۱ ـ ۱۲.

[۹۰] سوره ی اسراء (۱۷)، آیه ی ۸۵.

[۹۱] در این کتاب نمی خواهیم به نقل شواهدی در این باره بپردازم. همین اندازه یاد می کنم که در همین ایام، در رسانه های گروهی اعلام داشتند که اندازه ی ماههای زحل کوچکتر از آن در آمده است که تا کنون معتقد بوده اند. ملاحظه می کنید! این موضوعی است که در معرض حس است و با تلسکوپ مشاهده می شود، وقتی این موضوع چنین باشد، هزاران موضوع دیگر، که به میلیونها سال پیش می رسد، و دیگر امور و موضوعاتِ دور از حس و... چگونه خواهد بود؟ پس در عین اینکه باید به این اطلاعات

ارج نهاد، نبایـد به آنهـا مغرور شـد، و حکم را کلی گرفت، و سـخنِ علم روز را، در همه ی مراحل و مسائل، سـخن نهایی دانست. هرگز چنین نیست.

[۹۲] فلسفه ی علمی، ج ۲، ص ۱۱۷، چاپ جیبی.

[۹۳] فلسفه ی علمی، ج ۲، ص ۱۵۵.

[۹۴] فلسـفه ی علمی، ج ۲، ص ۲۶۴، در این بـاره در کتابهای تواریـخ علوم، در زیسـتنامه های دانشـمندان علوم تجربی، و در اقوال آنان در کتابهای فیزیک و فلسفه، و فلسفه ی علمی، مطالب بسیار می توان دید.

[۹۵] سخن یکی از ریاضیدانان بزرگ فرانسوی، «نگاهی به تاریخ فردا»، دکتر علی شریعتی، مجموعه ی آثار، ج ۳۱، ص ۲۷۷.

[۹۶] الاشارات والتنبیهات» (همراه شرح خواجه نصیر طوسی و شرح فخر رازی)، جزء ۲، ص ۱۴۳، چاپ مصر (۱۳۲۵ هـق).

[۹۷] بزرگان فلسفه، ص ۴۱۲.

[۹۸] فلسفه ی علمی، ج ۲، ص ۱۶۲.

[۹۹] آثار الباقیهٔ، ص ۷۸ ـ ۸۴، چاپ زاخاو لایپزیک (۱۸۷۸).

[۱۰۰] یعنی طول عمر، در غیر مهـدی ـ ارواحنا فداه ـ اتفاق افتاده و مُحَقّق شده است، چون چنین است، اسـتبعاد نمودن طول عمر در مورد مهدی ـ ارواحنا فداه ـ جهل محض است.

[۱۰۱] فصول خواجه ی طوسی، ص ۳۸، انتشارات دانشگاه تهران.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم
جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)
با اموال و جانهای خود، در راه خـدا جهاد نماییـد؛ این برای شـما بهتر است اگر بدانید حضـرت رضا (علیه السّـلام): خدا رحم نماید بندهای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشـهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند
بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹
بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصـفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلـدادگی به اهلبیت (علیهم السـلام) بخصـوص حضـرت علی بن موسـی الرضـا (علیه السـلام) و امـام عصـر (عجـل الله تعـالی فرجه الشـریف) شـهره بوده و لـذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسـی بنیانگـذار مرکز و راهی شـد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.
مرکز تحقیقـات قـائمیه اصـفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسـی تحت اشـراف حضـرت آیت الله حـاج سـید حسن امامی (قـدس سـره الشـریف) و بـا فعـالیت خالصـانه و شـبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشـگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.
اهداف :دفاع از حریم شـیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السـلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسـی دقیق تر مسائـل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمنـد به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایـانه هـا ایجـاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّـلام با انگیزه نشـر معارف، سـرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمنـدان به نرم افزار های علوم اسـلامی، در دسترس بودن

منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-IR۹۰ ۵۳-۰۶۰۹به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹